

تحولات جدید منطقه ای و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

در این میزگرد، تأثیر پذیری ها و اثر گذاری های متقابل تحولات منطقه خاورمیانه و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران مورد بحث قرار گرفته است. در این میزگرد جناب آقای دکتر داریوش اخوان زنجانی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران، دریادار شمخانی، فرمانده نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای دکتر حمید شهرستانی، دانشیار اقتصاد دانشگاه اهایوی آمریکا، سرکار خانم دکتر سمیده لطفیان، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران، جناب آقای دکتر علی معنوی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، جناب آقای محمود واعظی، معاونت اروپا و آمریکای وزارت امور خارجه و جناب آقای فریدون وردی نژاد ریاست خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران شرکت نموده اند.

دکتر معنوی: به عنوان مقدمه بی کلی که به شناخت مسائل امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران و امنیت منطقه خاورمیانه مربوط می شود، باید عرض کنم مباحث اساسی در این جامعه، متکی بر این نکته است که امور امنیت ملی و منطقه ای به طرز پیچیده ای

با یکدیگر در آمیخته و جریان سیاست و اقدامات ایران در خارج از مرزهایش به فعالیتها و اقداماتی که در صحنه داخلی آن در جریان می باشد، ارتباط دارد. به عقیده من سیاست امنیتی ایران با دو موضوع مواجه است. موضوع اول پیچیدگی محتوایی سیاست خارجی ایران است. دومین موضوع مربوط به چگونگی شیوه تفکر برای شناخت سیاست امنیتی ایران است. به عبارت دیگر، چه تفکری مناسب تر است، آیا اقدامات ایران را باید با مباحث متدولوژیک و کاربرد نظریات علمی سنجید و بررسی کرد، یا اینکه این اقدامات را بر مبنای اصول ایدئولوژیک و مباحث فلسفی تجزیه و تحلیل نمود. هدف ما در این بحث مبتنی بر این اندیشه است که شاید بتوانیم با در کنار هم قرار دادن دیدگاههای مختلف پلی بزنیم. بحث در مورد امنیت ملی ایران، مبتنی بر ارزشها و سیاستهای ایران می باشد که همواره پس از انقلاب اسلامی مورد توجه بوده است. بتدریج که به سالهای پایانی قرن بیستم نزدیک می شویم، این بحث همچنان وجود دارد؛ زیرا درک و شناخت سیاست و بازیگران سیاسی نه به سهولت امکان پذیر است و نه به سهولت خاتمه می یابد.

بر خلاف نظریات متداول در خصوص سیاست جهان معاصر که اسلام و ارزشهای اسلامی را تهدیدی برای ثبات سیاسی منطقه می داند، باید متذکر شویم که بزرگترین مانع در راه تأمین امنیت ملی ایران و منطقه ارزشها و تفکرات اسلامی نیست. امروزه، گروههایی از جهان غرب با معطوف داشتن توجه به اسلام، آن را تهدیدی برای منطقه و جهان محسوب داشته و خشونت را با اسلام مترادف دانسته اند؛ حال آنکه این خشونت در پرونده غرب، در پی جنگها و گسترش سلاحها و طرحهای امپریالیستی به ثبت رسیده است. سیاست غرب، فرهنگ اسلام را توسعه طلب و مستعد جنگ و خشونت و ناامنی می داند، در حالی که اسلام همواره با تأکید بر صلح و عدالت اجتماعی، پیروی از اصول اخلاقی و مسئولیت اجتماعی را ترغیب کرده است. غرب با توجه به این واقعیت که ایران کشوری اسلامی است، آن را عامل مغشوش کننده صلح منطقه می داند. بدون تردید برای حفظ امنیت و بقای ایران باید در کاربرد تمام ابزارهای سیاست خارجی دقت نظر داشت و بین اجزای آن تعادل برقرار کرد. باید بین سیاستهای نظامی، دیپلماسی، اطلاعات و اقتصاد هماهنگی ایجاد کرد؛ بدین معنا که سیاست داخلی، خارجی و بین المللی هر سه باید در کنار هم مورد توجه قرار گیرد.

کویسی رایت که باید معرف حضورتان باشد، در ۱۹۴۲ کتابی نوشت تحت عنوان

مطالعه جنگ که در نوع خود بی نظیر است. من قصد دارم نقل قولی از این کتاب را اینجا ارائه کنم. او می نویسد: «جنگ ابزار کشورداری نیست، بلکه بیماری است که باید درمان شود. مشکلی است که باید حل شود.» با توجه به این مطلب در کتاب حاضر - که فکر می کنم خواندنش بر هر کس در عرصه علم سیاست یا علم نظامیگری لازم و واجب است - باید بررسی کنیم که آیا مشکلاتی که ما در حال حاضر با آن مواجهیم، از جمله مشکلاتی است که به ما مربوط است یا نیست و هدف ما در سیاست ملی در راستای سیاست خارجی چیست؟ سؤالاتی که من طرح می کنم برای حاضران در جلسه آشناسنت و آن عبارت است از اینکه هدفهای امنیت ملی ما چیست؟ ابزارهای دنبال کردن و تحقق آنها کدام است؟ ارتباط امور داخلی و امنیت ملی ما در سطح منطقه و در سطح جهان به چه صورت می تواند باشد؟ این موارد را ما می توانیم در کنار مواردی که از سوی مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه پیشنهاد شده مدنظر داشته باشیم که هدف را مشخص کنیم یا ببینیم هدف چیست و ابزارهای دنبال کردن آنها کدام است؛ چون تازمانی که ابزار را مشخص نکنیم، نمی توانیم در خصوص بکارگیری آنها اتفاق نظر پیدا کنیم؛ احتمالاً ممکن است به هدفهایی هم که در نظر داریم، نرسیم. بنابراین، اجازه دهید که من بیش از این مسئله را از دیدگاه خود بیان نکنم. وظیفه من تنها طرح تقدم و تأخر مباحث، نه اظهار نظر از دیدگاه سیاسی بود. سؤالی که در اختیار من قرار دارد، این است که روندهای سیاسی - استراتژیک منطقه خاورمیانه را در شرایط فعلی چگونه ارزیابی می کنیم؟ فکر می کنم این سؤال اصلی است که قرار بود مورد بحث قرار دهیم. من از دریادار شمشخانی تقاضا می کنم به این سؤال پاسخی ارائه دهند.

دریادار شمشخانی: به نظر من در خصوص این سؤال باید دید نقطه آغاز، مبدأ و عزیمت آن کجاست. به عبارت دیگر، باید تفاهم داشته باشیم روندی که از آن یاد می کنیم نقطه آغازش کجاست. اگر بخواهیم در تاریخ به این روند بپردازیم، دو نقطه را می توانیم قائل باشیم: یکی پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دیگری جنگ متحدین و پیروزی آنها بر عراق. بنابراین، ملاحظه می کنیم که دو مبدأ اساسی برای این روند موجود است. به هر حال، باید نکته دیگری را نیز در نظر بگیریم و آن اینکه مسئول پیدایش این روند کیست؟ به نظر من مسئول آن ایالات متحده آمریکا است، بویژه با تعریفی که از منطقه کرده و

خط مشیی که با تقدم بخشیدن به مسئله صلح اعراب و اسرائیل و دیگر مسائل دنبال می کند. به عبارت دیگر، پس از این دو نقطه آغاز و عزیمت حوادثی رخ داده که بر مبنای آن آمریکا تهدیداتی را برای خود متصور دانسته است. آمریکایی ها برای مقابله با این تهدیدات روندی را ترسیم کرده و هم اکنون در صدد اجرای آن هستند.

به نظر من پیامد این روند و آنچه آنها دنبال می کنند، چیزی جز تحمیل خواسته های آمریکا بر منطقه و حاکم کردن بی چون و چرای باورهایی که طیف وسیعی از باورهای فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی را در بر می گیرد، نیست. لذا برای این بحث دو استراتژی روشن و قابل نامگذاری آمریکایی ها در منطقه موجود است. یک استراتژی اعلام نشده نیز وجود دارد که به نظر می رسد باید برای آن هم نامی انتخاب کرد؛ زیرا بتدریج این استراتژی آشکارتر می شود. استراتژی نخست، استراتژی صلح اعراب و اسرائیل است. این استراتژی روندی خاص را در منطقه دنبال می کند. استراتژی دوم مهار دوجانبه است. استراتژی سوم نیز که ریشه در رخداد های منطقه دارد، استراتژی اداره متحدین است. این استراتژی مشتمل بر مسائل داخلی متحدین و مسائل آنها با آمریکاست.

امروزه، در متون به اصطلاح استراتژیک آمریکا منافع حساس و عمده به منافع حیاتی و مطلوب، یا به عبارتی منافع حیاتی غیر قابل گذشت و منافع مطلوب قابل معامله تقسیم شده است. منافع مطلوب مشتمل بر دموکراسی و حقوق بشر است. در بحث منافع مطلوب، اداره متحدین فاقد این دو خصیصه است. اصولاً بقای آنها مستلزم این دو خصیصه است و مسائلی که بین این کشورها می گذرد، مثلاً مسئله فعلی اربکان در ترکیه و بحث پیروزی کمونیستها در روسیه. این تغییراتی است که می تواند بر دو استراتژی که من به عنوان استراتژی مادر، یعنی استراتژی صلح اعراب و اسرائیل و استراتژی مهار دوجانبه نام برد، تأثیر گذارد. لذا آمریکایی ها سه استراتژی فوق را در خلیج فارس دنبال می کنند و برای هر یک از آنها نیز دستور کاری تنظیم کرده اند. اگر تقدم در درجه اول برای آمریکایی ها یک استراتژی صلح اعراب و اسرائیل است، استراتژی مهار دوجانبه در مرتبه دوم قرار دارد که عراق و بعد ایران را در بر می گیرد. استراتژی بعدی نیز اداره متحدین است. که بیشتر گفتیم هنوز نامی برای آن تعیین نکرده اند.

آمریکایی ها برای عراق طرحی داشتند که با خروج حسین کامل حسن از عراق به انجام

نرسید. پس از آن، با تغییرات وسیعی که در عراق رخ داد، مشخص شد که آمریکایی‌ها رودست خورده‌اند. من پیش از اینکه بحث خود را دنبال کنم، به گذشته باز می‌گردم. استراتژی صلح اعراب و اسرائیل و مهار دو جانبه، روندی خاص را دنبال می‌کند: تثبیت اسرائیل، تجزیه عراق و بی‌ثباتی در ایران. تجزیه عراق و بی‌ثباتی در ایران تنها راه تثبیت اسرائیل است. به تازگی، یکی از کارشناسان اسرائیلی پژوهشی را ارائه کرده تحت عنوان «پتانسیل موجود در تجزیه عراق» که چون برای متحدین عراق زینانهایی را دربر دارد و ترکیه نیز مقاوتمتهایی کرده است، فعلاً در دستور کار آمریکا قرار ندارد؛ اما در دستور کار اسرائیل هست. موضوع تشکیل کنفدراسیونی که به تازگی شاه حسین مطرح کرد، در حقیقت در تعقیب این سیاست است. ادامه تحریم عراق و اقداماتی نظامی علیه این کشور و مسئله کنترل تسلیحات که پیامدهایی را در پی خواهد داشت، همه حکایت از آن دارد که به هر حال، مسئله عراق برای آمریکا تقدم دازد.

در خصوص ایران نیز مسئله به اصطلاح تحریم یا تنبیه شرکتهایی که با ما همکاری دارند، مطرح است. این نه بدین معناست که آنها در تحلیل غلط خویش تهدیدی از جانب ایران را متوجه خود نمی‌بینند، بلکه به مفهوم توزیع امکان عمل است؛ آرایش در برابر تهدیداتی است که در روند صلح اعراب و اسرائیل می‌بینیم - که آمریکایی‌ها بیشترین توان دیپلماسی خود را در مسئله اعراب و اسرائیل به کار می‌گیرند، بیشترین امکانات فرهنگی و روانی، سیاسی و حتی نظامی. به عبارت دیگر، وقتی می‌گویند: حق‌نداری اقدام کنی و نفت نمی‌توانی صادر کنی و غیره، اینها همه اقدامات نظامی است که علیه عراق صورت گرفته و می‌گیرد؛ علیه ما نیز یکسری اقدامات صورت می‌گیرد. لذا این مفهوم به اصطلاح قائل شدن تقدم خود حکایت از توزیع امکانات دشمنی آمریکا علیه منطقه دارد، که براحتی قابل تبیین است.

آقای واعظی: من می‌خواهم بحثم را از قسمتی که در یادار شمخانی وارد شد، شروع کنم، اینکه آنچه ما از گذشته در خاورمیانه شاهدش بودیم، تبلور نظمی می‌باشد که در جهان وجود داشته است. اگر در گذشته یک نظم دوقطبی وجود داشته، ما اینجا شاهد آن بوده‌ایم که در خاورمیانه چنین جناح بندی‌های سیاسی به وجود آمده و پس از چندی برهم

خورده است. به اعتقاد آمریکا، بالاخره جهان در مسیر یک قطبی شدن حرکت می کند. لذا قطبهای دیگری نیز که هم اینک در حال ظهور هستند، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی، تعیین کننده هستند. به هر حال، وضعی که ما در آینده شاهد خواهیم بود، با وضعیت فعلی تفاوت خواهد داشت. بنابراین، می بینیم که وضعیت کنونی با توجه به روند صلح طراحی می شده و نیز نوع برخوردی که با عراق در پی حمله به کویت شد، همه با شرایط قبلی متفاوت است. لذا اگر از این بُعد به مسئله خاورمیانه نگاه کنیم، می بینیم که ما وارد وضعیتی جدید در منطقه شده ایم و حتماً لازم است که آن را بدقت مورد بررسی قرار دهیم. به طور قطع، ما در وضعیتی نیستیم که آنچه را که در منطقه در حال شکل گیری است، تغییر دهیم؛ زیرا به شکل نهایی خود رسیده است. در حال حاضر، قطبها یا نیروهای فعال در منطقه به دنبال این هستند که سرنوشت خود را رقم زنند.

برای اینکه بحث من در راستای بحث در یادار شمخانی دنبال شود، مسئله صلح خاورمیانه را طرح می کنم که به طور قطع، قدمهایی در راه آن برداشته شده و می شود. نتیجه این خواهد بود که از یک طرف اسرائیل فرصتی پیدا می کند که به جای درگیری با همسایگانش نقش خود را در منطقه یا جهان از طریق بکارگیری ابزارهای تبلیغاتی و سیاسی موجود بهتر ایفا کند. از طرف دیگر، نفوذ آمریکایی ها در منطقه افزایش یابد.

در بحثی که راجع به خلیج فارس داریم، می بینیم که اگر زمانی رقابت بین آمریکا و انگلستان یک رقابت تنگاتنگ بود. که حتی در مواردی انگلیسی ها پیشی می گرفتند. هم اکنون، نقش آمریکا برجسته تر شده است. آمریکایی ها با بهانه ای که در پی جنگ عراق و کویت به دست آوردند، حضور خود را در منطقه خلیج فارس تقویت کردند. اینها همه عواملی است که هر یک به گونه ای آینده منطقه را رقم خواهد زد. از طرف دیگر، ما شاهدیم که اروپا در صدد است جای پای خود را در منطقه باز کند. به عنوان مثال، فرانسه که بنا به دلایلی از لبنان و هم از عراق خارج شد، اکنون به هیچ وجه از وضعیت پیش آمده خرسند نیست. لذا می بینیم که در یکی دو سال گذشته، فرانسه سیاست مستقلی را در منطقه در پیش گرفته و از هر وسیله ای استفاده می کند تا جای پای خود را در منطقه باز کند. اتحادیه اروپا در نظر دارد در آینده به عنوان هریتی مستقل شناخته شود، در مناطق مهم و حساس جهان، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی، حضور فعال داشته باشد. لذا می بینیم هم سیاستهایی

که کشورهای مهم اتحادیه (آلمان، فرانسه و انگلستان) در منطقه دنبال می کنند و هم سیاستهایی که خود اتحادیه به عنوان یک مجموعه پی می گیرد، در آینده رقابتی را بین آمریکا و اروپا به وجود می آورد. نکته دیگر اینکه در سطح منطقه نیز تحولاتی در حال وقوع است، از جمله این تحولات می توان به بیداری مسلمانان اشاره کرد که در یادار شمخانی بدان اشاره کردند. همچنین مسئله انتخابات ترکیه مطرح است که ما به هیچ وجه نمی توانیم نسبت به نتیجه آن بی اعتنا باشیم زیرا که بالاخره یک حزبی که پیشتر ۴۰ کرسی داشته، اکنون به ۱۵۰ کرسی دست یافته است. به نظر من این انتخابات یک تحول بسیار اساسی در منطقه است، آن هم در ترکیه ای که با همه امکانات با رواج اندیشه اسلام خواهی مبارزه می شود. این چیزی است که به طور قطع محققان و ناظران سیاسی آن را منحصر به ترکیه نمی دانند، بلکه در دیگر کشورهای منطقه نیز نطفه آن بسته شده و بزودی بارور خواهد شد؛ و این مانع بزرگی در راه نفوذ آمریکا در منطقه است.

نکته دیگر آنکه مشاهده می کنیم در کشورهای مختلف تفکر قدیم بار دیگر پدیدار شده است. به عنوان مثال، در انتخابات روسیه اکثریت مجلس با جناحهایی است که از کمونیستهای قدیمی تشکیل شده اند. در حقیقت، آنها تفکری در مقابل تفکر آمریکا در منطقه دارند. آنها در حال حاضر، دیدگاههایی را در خصوص مسائل منطقه مطرح می کنند که به مراتب نسبت به گذشته منسجم تر است. به هر حال، این مسئله نیز باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین با چنین نگرشی به تحولات می توان گفت که از یک طرف این رقابت رقابتی است که آمریکایی ها در جناح خود با اروپایی ها دارند تا بتوانند جای پای خود را در منطقه حفظ کنند و از طرف دیگر، جناحهای جدید که تداعی کننده آغاز مجدد جنگ سرد می شد در جهان منطقه در حال شکل گیری است.

من فکر می کنم از هم اکنون آمریکا در پی آن است تا با تمام کشورها، جناحها و قدرتهایی که بخواهند در آینده علیه سیاستهای این کشور موضعگیری کنند، برخورد نماید. اینکه می بینیم آمریکایی ها بخصوص در این یک سال گذشته، از همه ابزارهای موجود علیه سیاستهای ما استفاده می کنند، درست در همین راستا قرار دارد. امروزه تا حدودی رقابتها در منطقه سخت تر شده است و قدرتها هر یک در پی آن اند که برای حفظ و نفوذ خود در مقابل هم جبهه گیری کنند؛ و این چیزی نیست که ما براحتی درک کرده باشیم.

ما در اروپا مشاهده می‌کنیم که در مقابل فشارهایی که به جمهوری اسلامی ایران وارد می‌آید، واکنشهایی صورت می‌گیرد. اولین واکنش منفی در مقابل تحریم آمریکا علیه ایران با صدور بیانیه‌ای از طرف انگلستان ظاهر شد. پس از آن، دیگر کشورهای غربی یکی پس از دیگری واکنش نشان دادند. این یک تحول است.

به نظر من، در حال حاضر، اگر آمریکایی‌ها بتوانند بهانه‌ای پیدا کنند، با ما سرسخت‌تر از عراقی‌ها برخورد خواهند کرد؛ چون به هر حال وضعیت عراق به گونه‌ای است که به زمانی طولانی (بین ۷ تا ۱۰) سال نیاز دارد تا خود را سر و سامان دهد، ولی ایران امکانات فراوان دارد، بویژه امکانات اقتصادی، جمعیت جوان و موقعیت خاص منطقه‌ای.

آقای وردی نژاد: من معتقدم مقطعی که ما باید روند سیاسی-استراتژیک خاورمیانه را مورد ارزیابی قرار دهیم، مقطع پیروزی انقلاب است؛ زیرا پیروزی انقلاب اسلامی در ایران موجب شد دکترین طراحی شده از سوی طراحان بین‌المللی با شکست مواجه شود. دکترین جمهوریخواهان یا نیکسون و فورد در آن مرحله مشتمل بر منافع حیاتی یا مطلوب، حداقل در حد مطلوبی که امروز گفته می‌شود، بود که می‌بایست به وسیله رهبران و حاکمان منطقه‌ای تأمین شود. در واقع، نیروهای اصلی و صحنه‌گردانان واقعی می‌بایست خارج از صحنه باشند و وظایف خود را به حکومت‌های منطقه‌ای، نظیر حکومت شاه، بسپارند. اما با پیروزی انقلاب اسلامی، این دکترین با بن بست روبه‌رو گردید، بدین معنا که نمی‌شد به حکومتی که همه ابزارها را هم در اختیار داشت و از نظر نظامی مجهز و از نظر اقتصادی پیشرفته و دارای منابع عظیم انرژی بود، یعنی تقریباً همه ابزارهای توسعه را بر اساس تعریف‌های موجود داشت، کلیه وظایف را محول کرد. بنابراین، دکترین که تا مرحله بن بست پیش رفته بود، جای خود را به دکترین جدیدی داد.

به اعتقاد من روند خاورمیانه از همین مرحله است که آهسته‌آهسته تغییرات اساسی خود را شروع می‌کند، یعنی تا آن مرحله هدف سپردن مسئولیت به حکومت‌های منطقه بود. البته، پس از آنکه شاه در ایران شکست خورد، آنها به یکباره از در جنگ با ما در نیامدند. من معتقدم آمریکایی‌ها صحنه‌گردان واقعی نظم جهانی یا سیاستی که هم‌اکنون در دنیا پیاده می‌شود، نیستند. اعتقاد شخصی من این است که در اصل استراتژی‌های غربی هستند که تصمیم می‌گیرند، که لزوماً آمریکایی نیستند. به عبارت دیگر، اگر من بخواهم آنها را

تعریف کنم، می‌گویم فراماسونها و صهیونیستها صحنه گردانان اصلی تقسیم قدرت در جهان هستند و آمریکایی‌ها به عنوان شمشیر با قدرتی که می‌تواند این استراتژی را پیاده کند، در صف اول این حرکت بوده، نوک پیکان آن محسوب می‌شود. اما به هر حال، چله کمان و آن که رها می‌کند، آمریکایی نیست؛ البته، ممکن است آمریکایی‌ها در آن نقش داشته باشند. پس، اگر بپذیریم که در اصل سرمایه داران عمده بین‌المللی صحنه گردان اصلی قدرت در جهان هستند، استراتژی‌های مختلف را هم باید آنها تعیین کنند.

در این استراتژی، آمریکایی‌ها یک نقش، فرانسوی‌ها یک نقش، انگلیسی‌ها یک نقش و حکومت‌های منطقه یک نقش دارند. البته، باید اضافه کنم منافع ملی هر یک از این قدرتها، مثلاً انگلستان، جایگاهی خاص در این استراتژی دارد. بعلاوه، آنها یکسری منافع ملی در خصوص کشور خود دارند، لذا کارکردشان همان است که آقای واعظی بیان کرد. همچنین برخورد فرانسوی‌ها با طرحی که در سنای آمریکا در قبال شرکت نفتی توتال به تصویب رسید، جای تأمل بسیار دارد. اما آیا این شرکت به عنوان یک شرکت اقتصادی عمل می‌کند؟ من معتقدم در این استراتژی توتال یک کارکرد دارد، مثل کونکر که یک کارکرد داشت. بنابراین، وقتی انقلاب اسلامی پیروز گردید، همین مجموعه که به اعتقاد من از فراماسونها و صهیونیستها تشکیل شده بود، در صدد برآمدن آن را محدود کرده، به سازش کشاندند. در وهله اول تلاش آنها این بود که حرکتی که در ایران آغاز شد را مبدل به یک حرکت ملی کند، یعنی مثلاً تئوری رستاخیز جواب نداده، چون قبل از این تئوری‌های ملی مطرح بوده است (پان-عربیسیم، پان-ترکیسیم، پان-ایرانیسیم). اگر دقت کنیم این روند هنوز در عراق ادامه دارد- ترجمه عربی رستاخیز بعث است. به عبارت دیگر، حرکت بعث در عراق و حرکت بعث در سوریه نظیر همان حرکت رستاخیز در ایران می‌باشد، منتهی آن پان-عربیسیم و این پان-ایرانیسیم نام گرفته است. بنابراین، در مرحله اول در صدد برآمدند در برابر انقلاب ما صف بندی کنند و آن را محدود کرده، به سازش کشانند و نگذارند رشد یابد؛ اما این کار عملی نشد. مرحله دوم به انحراف کشاندن آن بود که این هم عملی نشد؛ لذا در صدد خفه کردن و نابود کردن آن برآمدند. به عبارت دیگر، مرحله به مرحله پیش آمدند: جنگ تحمیل شد و موارد بعدی در ادامه آمد. مسئولیت منطقه‌ای را برای بار دوم امتحان کردند و نتیجه‌ای نداد، یعنی عراق نتوانست به عنوان یک حرکت منطقه‌ای آن هدفهایی را که تعیین

کرده بود، یا همان کانون اصلی قدرت که آن را طراحی نموده بود، محقق سازد. به عبارت دیگر، در جنگ موفق نشد بسرعت با دستاوردهای قوی حرکت ما را مهار کند، لذا گرفتار شد و این گرفتاری ۸ سال طول کشید. به نظر من در طول این ۸ سال تنها نتیجه ای که در زمان ریگان و بوش حاصل شد، تغییر دکتترین از آن حالت گذشته به توازن قوا بین ما و عراق یا توازن قوا در منطقه بود که چیزی به جز بی حاصلی و بی ثمری در پی نداشت. در واقع، به محض اینکه عراق تا حدی پیش می رفت که بتواند سرنوشت جنگ را تعیین کند، ایران می بایست کمی تقویت می گردید و اگر به عکس ایران یک حرکت می کرد، این توازن باید همچنان رعایت می شد. پس از خاتمه جنگ و محقق نشدن هدفهای مورد نظر، دکتترین بعدی به کار گرفته شد که همانا دکتترین مهار دوجانبه بود. در این دکتترین نیز مسئله ای آشکار می شود که همان سؤال آخر این بحث است و آن، اینکه چرا آمریکایی ها عراق را محور قرار دادند. به عبارت دیگر، ما احساس می کنیم که این مهار دوجانبه در صدد است که عمدتاً آن طرف را مهار نماید. به نظر من، پاسخ خیلی روشن است. علت این است که آمریکایی ها پس از آنکه دیدند حکام وقت قدرت تأمین منافع آنها را ندارند، در صدد برآمدند به طریقی مردم را به طور مستقیم اداره کنند.

حضور آمریکایی ها در خلیج فارس، نقش آنها در جنگ ما و دخالت در جریان صدور نفت، همه از این تئوری نشأت می گیرد که آنها باید به عنوان قدرت اصلی خود در منطقه از منافع خویش حفاظت کنند؛ زیرا دیگر نمی توان به حکام منطقه، با هر هویت و خصوصیتی، تکیه کرد. باقی اقدامات نشان داد که می خواهند بمانند، یعنی حضور آنها در جنگ نفت و برخوردی که داشتند، ثابت کرد که می خواهند بمانند و ماندند. اما به واقع، هم اکنون، وضعیت منطقه این حجم وسیع نیرو در خلیج فارس، دریای سرخ و مدیترانه و دیگر جاها را برای عراقی که در این موقعیت هنوز قدرتی است - و حتی ما - طلب می کند؟ مسلماً خیر. به نظر من، این حجم گسترده نیرو بیش از آنکه مبتنی بر اعمال قدرت باشد، برای ایجاد تصور اعمال قدرت است. به عبارت دیگر، نوعی بازدارندگی و حفظ منافع به طور مستقیم است.

به هر تقدیر، آنها می خواهند با ما و عراق به عنوان دو نمونه در خاورمیانه برخورد کنند. عراق حکومتش مردمی نیست، ولی ما حکومتی مردمی داریم. لذا برای برخورد با ما

نمی شود مانند عراق برخورد کرد؛ زیرا مردم تصورشان این نخواهد بود که قدرتی که بر سر کار آمده، مردمی است. لذا دولت آمریکا و هر دولت دیگری که فرض کنید، در برخورد با ما با مشکلات زیادی روبه روست. اول، باید اثبات کند که ما کارکرد نداریم، ناموفقیم و غیر مردمی هستیم. اما در عراق این مشکل وجود ندارد، عراق دارای حکومت دیکتاتوری است. فردا هم براحتی می توانند صدام را بردارند، البته باید از دیگران (انگلستان، فرانسه، روسیه) کمک بگیرند. به عبارت دیگر، آمریکایی‌ها می توانند با انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و روسها کنار بیایند، بویژه که قدرت نظامی عراق در دست روس‌هاست. حکومت و صحنه گردانی و دیوانسالاری نیز در دست انگلیسی‌هاست. فرانسوی‌ها نیز از نظر پشتیبانی قدرت و نفوذ خود را حفظ کرده اند.

بنابراین، با عراق می توانند این کار را بکنند، اما می خواهند وضعیت عراق را به شکلی در آورند که برای مدتها از حضور قدرتی در صحنه سیاسی آن جلوگیری کنند، و این به دلیل استراتژی خاصی است که در منطقه دارند. به نظر من، این استراتژی مبتنی بر حفظ امنیت اسرائیل، به عنوان استراتژی اصلی، هدف نهایی آمریکا در منطقه است. البته، موضوع حفظ امنیت اسرائیل یا تثبیت آن پس از مسئله تضمین جریان نفت منطقه قرار دارد. به عبارت دیگر، جریان نفت را خود تحت نظارت دارند تا بتوانند مقدار و میزان و مبلغ آن را تعیین کنند. به یاد آوریم که یک روز اوپک اعلام کرد: به خاطر جنگ اعراب و اسرائیل به دنیا نفت نمی فروشد، قیمت را نیز خود مشخص کرد. اما اکنون، قیمت نفت را در خاورمیانه اوپک تعیین نمی کند، بلکه در بورس لندن و نیویورک مشخص می شود؛ نه تنها قیمت نفت، بلکه نحوه صدور آن نیز مشخص می گردد. بنابراین، حضور مستقیم را می طلبد؛ چون حکام منطقه ای در آن دکترین سابق قرار بود متافع را حفظ کنند و نکردند.

نکته دیگر اداره مستقیم مردم است. آنها امروز فهمیده اند که پس از انقلاب ما - حتی آخرین حرکت یعنی پیروزی حزب رفاه در ترکیه را نیز می توان در نظر گرفت - مردم دارای نقش شده اند، یعنی دیگر نمی شد گفت که نقش را احزاب مشخص می کنند. حزب رفاه ترکیه به واقع یک حزب سازمان یافته و منسجم نیست. در اصل، همان عقیده و حرکت مردم و واکنش آنها در برابر حکومت بوده که این حزب را پدید آورده، مردم را مسلمان کرده و آنها را سازمان داده است. در واقع، این مردم بوده اند که چنین حرکتی را

به راه انداخته اند. بنابراین، آنها باید به طور مستقیم اداره شوند. برای این منظور، مهمترین کاری که باید غربی ها بکنند، دموکراتیک کردن منطقه است. اما این دموکراتیک کردن منطقه به نظر من تفسیراتی را در حکومت های فعلی ایجاد خواهد کرد. به عنوان مثال، وضعیت عربستان سعودی در این استراتژی جدید قابل دوام نیست؛ زیرا حکومتی عقب افتاده، غیر مردمی، بدون نظام پارلمانی و انتخابات آزاد دارد. در واقع، همه حکومت های خلیج فارس همین وضعیت را دارند. برخی کشورهای دیگر هم که مثلاً جمهوری هستند، تنها یک نامزد مقام ریاست جمهوری دارند و همان یکی هم معمولاً انتخاب می شود. اینها باید تغییر کند و برای تغییر احتمالاً لازم است یکسری تغییرات مرزی نیز در منطقه انجام شود. جا بجایی مرزها و ایجاد وضعیت های جدید در منطقه، خود استراتژی آینده خاورمیانه را رقم زده، آن روندی را در بر می گیرد که بر اساس قومیتها باشد؛ و این بسیار جدی است. همچنین می تواند بر اساس مذهب باشد. به عبارت دیگر، تجمع تعداد زیادی کشور کوچک با وضعیت موجود امکان پذیر نیست؛ احتمالاً این مرزها تغییر پیدا خواهند کرد. لذا مسئله جدی است، بویژه که همچنان اختلافات مرزی بین بحرین و قطر، یمن و عربستان سعودی - حتی اریتره ای که اصلاً وجود نداشت با یمن - ما و عراق و بقیه کشورهای منطقه وجود دارد. من این احتمال را می دهم وضعیت موجود برای ایجاد چند بحران در منطقه ادامه خواهد یافت. آن بحرانها باید کلیه توجهات و فشارهای موجود علیه اسرائیل را به مکانی دیگر معطوف کند. به نظر من، زمینه آن بحرانهایی که ایجاد خواهد شد، هم اکنون در منطقه وجود دارد. یکی از آن بحرانها، بحران کردستان عراق است که در سخنان در یادار شمخانی بدان اشاره شد. بعلاوه، مسئله تجزیه عراق نیز مطرح است. در حال حاضر، در این مورد چند نظریه مطرح است. یکی اینکه مثلاً ممکن است عراق را به سه بخش تقسیم کنند. سخنان شاه حسین مبنی بر اینکه مثلاً شیعیان، اهل سنت و سپس کردها در کنفدراسیونی جداگانه قرار بگیرند یا فقط کردستان عراق. ولی من فکر می کنم یکی از بحرانهایی که در منطقه پدید خواهد آمد و هم کارکرد قومی دارد و هم کارکرد مذهبی، در خصوص وضعیت ما و نیز منطقه کردستان است؛ در حال حاضر، از عراق شروع می شود. مسئله بعدی قره باغ است، یعنی درگیری بین ارمنی ها و مسلمانان - و به تعبیر دیگر بین شیعیان و ارمنی ها - که این مشکل به نظر من همچنان باقی خواهد ماند. مشکل خلیج فارس و مسئله جزایر سه گانه نیز در اصل

کارکردش همین است، یعنی هر زمان که آمریکایی‌ها بخواهند یا غربی‌ها مایل باشند، در مقابل بقیهٔ محورها این محور برجسته می‌شود و هر موقع که اراده کنند آرام شده، از صحنه خارج می‌شود.

خلاصه کنم، حساسیت وضعیت خاورمیانه بیشتر شده است و این به جهت خودباوری، خوداتکایی و حرکت مردم می‌باشد. که تبلورش را در مسئله اسلام‌گرایی مشاهده می‌کنیم. این اسلام‌گرایی باید ادارهٔ مستقیم مردم را داشته باشد تا بتوان با آن برخورد کرد. ادارهٔ مستقیم مردم نیز بدون حضور مستقیم در وضعیت حاضر ممکن نیست.

دکتر لطفیان: هدف من نیز دنبال نمودن بحثی است که دیگر سخنرانان مطرح کردند. فقط بر این نکته باید تأکید کنم که معمولاً هر روندی که در منطقه‌ای خاص تشکیل می‌شود، تحت تأثیر سه گروه از عوامل قرار می‌گیرد. بنابراین، در منطقه خلیج فارس نیز هر گاه بخواهیم روند سیاسی - استراتژیک آن را تحلیل کنیم، باید به این سه گروه از عوامل توجه نمایم - که سخنرانان قبلی به این عوامل اشاره کردند.

اما من می‌خواهم این عوامل را به صورت طبقه‌بندی شده ارائه دهم. به عبارت دیگر، اگر ما از پایین‌ترین طبقه شروع کنیم، یک گروه از عوامل در سطح زیرملی و ملی این روند را تشکیل می‌دهند. یکی از مسائلی که غالباً به آن اشاره می‌شود، عدم وجود کودتاهای نظامی یا هرگونه فعالیت سیاسی خشونت‌بار علیه دولت‌های مرکزی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است. البته، این بدین معنا نیست که این کشورها دارای حکومت‌های مقتدر بوده یا نهادهای سیاسی آنها آنقدر مؤثر است که توانسته با این مشکلاتی که جهان سرزمین و بیشتر دولت‌ها با آن دست‌به‌گریبان‌اند، براحتی مبارزه کند و به واقع در حفظ نظم سیاسی موفق شود. مسئله این است که مانع عمدهٔ بی‌نظمی در این کشورها درآمدهای کلان نفتی در دههٔ ۷۰ بوده که نصیب حکومت‌های فعلی شده است. تا به امروز، این کشورها توانسته‌اند با استفاده از برنامه‌های نوگرایی در سطح کشور سیاست‌های رفاه عمومی را - البته با سیاست سرکوب مخالفان دولت مرکزی - به مرحله اجرا درآورند و دولت مرکزی از بروز شورش، اعتصاب، کودتا یا سایر رویدادها که ما نشانهٔ بی‌نظمی سیاسی در کشورها تصور می‌کنیم، جلوگیری کند. ولی آنچه مطرح است اینکه این کشورها نباید دور از تهدیدهای ملی

و داخلی علیه امنیت نظام ستی خود باقی بمانند. من برای این ادعا سه دلیل دارم: اولاً، برای تهدیدهای داخلی شما عربستان سعودی را مثال زدید و من هم کاملاً موافقم که تهدیدهای امنیت داخلی برای این کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس رو به افزایش است. مسئله اصلی غیر ممکن بودن ادامه روش ستی حکومت در این جوامع است؛ شما هر منطقه دیگری را که در نظر بگیرید به هیچ وجه سخن از شیخ نشین، امیر نشین، حکومت پادشاهی و سلطنتی نیست، بجز منطقه خلیج فارس. ثانیاً ماهیت الگوی توسعه سیاستهای اقتصادی است که این دولت‌ها به اجرا گذاشته‌اند. هر قدر که آنها دچار مشکل مالی شده، از درآمدهای نفتی شان کاسته می‌شود، به همان اندازه حمایت مردم را برای سرمایه‌گذاری کلان در بخشهای رفاه عمومی از دست می‌دهند. ثالثاً خصوصیات عمومی این کشورها مطرح است. به برخی از این موارد اشاره شد و من تنها به یک مورد از آنها اشاره می‌کنم که مربوط به مسئله جمعیت بومی این کشورهاست. در واقع، سالهاست که کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس در صدد جذب جمعیت غیر بومی (به صورت کارگران میهمان، مهاجران دائمی و غیر دائمی) برآمده‌اند. اما اکنون، با یک مشکل جمعیتی روبه‌رو هستند. در حال حاضر، جمعیت خارجی از جمعیت بومی بیشتر است. به عنوان مثال، شما اگر کویت، قطر یا امارات متحده عربی را مورد توجه قرار دهید، می‌بینید دو سوم از جمعیت آنها را افراد غیر بومی تشکیل می‌دهند. بعلاوه، مشاهده می‌کنید که بین سطح استاندارد زندگی جمعیت بومی و غیر بومی اختلاف فاحش وجود دارد. این خود یک شکاف طبقاتی را در این جوامع به وجود آورده که باید منبع تهدید امنیت داخلی برای این کشورها تصور شود. این شکاف به نوبه خود از عوامل زیرملی و ملی است که این روند را در منطقه شکل می‌دهد.

گروه دوم از این عوامل در سطح منطقه ای هستند که خود به این دو بخش تقسیم می‌شوند: یکی مربوط به رفتار سیاست خارجی هر کشور در قبال سایر کشورهای منطقه و دیگری ارتباط دارد با رفتار کشورهای منطقه در قبال کشورهای برون منطقه ای. به عنوان مثال، رفتار سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا، انگلستان و فرانسه تحولات را در سطح منطقه ای دچار تغییرات شگفت آوری کرده است. جای تأسف دارد که وقتی ما به رفتار سیاست خارجی کشورهای منطقه توجه می‌کنیم، می‌بینیم تاکنون پایه اصلی این رفتار، مبتنی بر عدم اعتماد متقابل، ترس از هدفهای یکدیگر، عدم آگاهی از نیت رفتار سایر کشورها،

ضعف اقتصادی و اختلافات تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک بوده است. بنابراین، جای تعجب نیست که ما در سطح منطقه بیشتر شاهد اختلاف و مناظره، نه همکاری منطقه‌ای بوده ایم. دهها مورد کوچک و بزرگ هم وجود دارد که آقای وردی نژاد به آنها اشاره کرد. من فقط این را اضافه می‌کنم که اختلافات در سطح منطقه را باز می‌توان به سه گروه دیگر تقسیم کرد. البته، تاکنون منازعات منطقه‌ای، چه در گذشته رخ داده و چه احتمال دارد در آینده رخ دهد، عمدتاً شامل درگیری بر سر مرزهای مشترک بوده است. من فقط صحبت از منازعه ایران و عراق و عراق و کویت نمی‌کنم، بلکه از اختلافاتی سخن می‌گویم که ممکن است بین ۶ کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس رخ دهد. به عنوان مثال، اختلاف بین عربستان سعودی و کویت و عربستان سعودی و ابوظبی و عمان و صدها مورد اختلاف ارضی یا قلمروی که بین این کشورها تاکنون رخ داده و بروز دوباره آن هم قابل پیش‌بینی است. در گروه دوم، شما ممکن است پیش‌بینی کنید که درگیری‌ها و منازعات بر سر جزایری است که در خلیج فارس پراکنده هستند. در این مورد نیز ما اختلاف بین ایران و امارات عربی متحده را بر سر جزایر ایرانی در خلیج فارس داریم. ولی این تنها یک مورد است و صدها مورد دیگر نیز وجود دارد، از جمله اختلاف بین عربستان سعودی و بحرین، بحرین و قطر و درگیری‌های بسیاری که بر سر دهها جزیره دارای سکنه کم یا بی‌سکنه در خلیج فارس رخ داده و احتمال بروز مجدد آن می‌رود. به هر میزان که از منابع نفتی منطقه کاسته شده یا بر ارزش آن افزوده می‌گردد، به همان میزان احتمال تشدید اختلافات قابل پیش‌بینی می‌شود. آخرین گروه از اختلافات قلمروی مربوط به درگیری بر سر تعیین آبهای ساحلی و بین‌المللی است. در این زمینه، حداقل ۱۶ مورد باید تصمیم‌گیری شود. شاید مسئله جزایر تنب و ابوموسی نیز در زمره همین موارد، یعنی تعیین حدود قلمرو ساحلی، قرار گیرد. در واقع، هر کشوری که جزایر را در اختیار داشته باشد، قادر خواهد بود از حقوق ماهیگیری در آن سواحل و حق بهره‌برداری از منابع غنی فلات قاره آبهای ساحلی استفاده کند. بعلاوه، دسترسی به خلیج فارس از طریق تنگه هرمز را نیز تحت نظارت خود قرار دهد.

دکتر شهرستانی: من ذکر چند نکته را لازم می‌دانم. یکی مربوط است به طرح آمریکا که بانوجه به حساسیت ما در خصوص کشورهای عربی حائز اهمیت فراوان است. من عملاً

همه آنها را ابزار دست آمریکا می دانم، نه کشوری مستقل و تصمیم گیرنده. آن نظر کلی که در اینجا مطرح می باشد، این است که اصولاً در آمریکا، برخلاف خیلی از کشورهای دیگر و برخلاف اروپا (حتی در کشورهای شمال اروپا) و بلوک کمونیست سابق، یک ایدئولوژی فکری معنوی وجود ندارد. در آن کشور، ۹۹ درصد تصمیمات بر اساس مسائل اقتصادی اتخاذ می شود و در واقع، اگر منافع اقتصادی آن ایجاب کند حتی با سرسخت ترین دشمن خود به سازش می رسد. آن غیرت ملی که در اروپا و کشورهای دیگر می بینیم در آمریکا وجود ندارد. بنابراین، در خصوص سیاست کلی آمریکا در قبال منطقه، به نظر من، آمریکایی ها طرحی که برای عراق در نظر داشته و دارند، تجزیه این کشور می باشد، حتی هدف بر انداختن حکومت صدام حسین هم نیست. این امر در طول جنگ مشخص شد. زمانی که آنها اولین دور مذاکرات را آغاز کردند، با شرایط جنگی که وجود داشت، می توانستند صدام را بر احوالی بردارند. در واقع، تجزیه و تحلیل متخصصان نظامی در آمریکا این است. یکی از ایراداتی که آنها می گیرند، این است که آمریکا مخارجی را بر شهروندان و اتباع خود تحمیل کرده و باعث کشته شدن عده ای گردیده و درست در نقطه عطفی که می بایست تصمیم نهایی را اتخاذ کند، متوقف شده است. تحلیل گران نظامی و جناحهای سابق معتقدند، دولتمردان این کشور نخواهند این کار را بکنند. حال، علت چیست؟ بر اساس گفته آنها، ایشان مجلس اعلا را قبول نداشتند. کردها نیز آن انسجام خاص را نداشتند و هنوز هم ندارند که بخواهند به آن اتکا کنند. بنابراین، سیاست اولیه آمریکا بر اساس آنچه مشاهده می شد، شکل گرفت. هدف علاوه بر تثبیت نقش اسرائیل در منطقه، تثبیت کلی منطقه بود و آنها هیچ اخلالی را در منطقه خواستار نبودند؛ زیرا منافع اقتصادی آنها به خطر می افتاد. اگر در مرحله اول امکان جایگزین کردن صدام وجود داشت، چنین می کردند تا کشور را تا حدی در ثبات نگاه دارند.

اما راجع به ایران من فکر نمی کنم آنها بی ثباتی را در ایران بخواهند. آنها به منافع خود، بویژه در وهله اول منافع اقتصادی، علاقه مندند. بنابراین، اگر ببینند حکومت ایران به نحوی منافع اقتصادی آنها را در منطقه تأمین می کند، یا حداقل به آن آسیب نمی رساند و آنها می توانند کار خود را بکنند، در فکر بی ثباتی ایران نخواهند بود. بویژه با توجه به وضعیت افغانستان، شمال و منطقه، آنها به طور کلی با تجزیه و تحلیلهایی که خواننده ام، در پی بی ثباتی ایران

نیستند. اما آنچه پی می گیرند، اعمال فشار بیشتر بر ایران است - که اجازه ندهند ایران، بخصوص از نظر اقتصادی، پا بگیرد. به عبارت دیگر، هدف، بی ثباتی در عین ثبات است. آنها می خواهند نظام باقی بماند، اما ضعیف باشد. اگر ما به این مسئله توجه کنیم، در می یابیم که در حال حاضر و تا وقتی که شعارهای اسلام گرایی بر ضد سیاستهای آمریکا در منطقه اثری از خود نشان ندهد، یعنی آنچه آنها را نگران ساخته و به واکنش وادارد، آنها عکس العملی نشان نخواهند داد. به طور قطع، عموم مردم آمریکا از اخبار و گزارشها در مورد ایران بی اطلاع هستند. بنا بر این، آنچه می گذرد خطری برای امنیت داخلی آمریکا ندارد. شاید شما باور نکنید وقتی من در یکی از دانشگاههای آمریکا از دانشجویی راجع به وضعیت ایران پرسیدم، او فکر کرد ایران یک کشور آمریکای جنوبی است. در حقیقت، درون جامعه آمریکا اخبار ایران چندان خطر آفرین نیست. در واقع، مردم آمریکا صرفاً محلی فکر می کنند. چند وقت پیش، در جریان محاکمه او. جی. سیمپسون، خبرنگار تلویزیون آمریکا برای نشان دادن میزان توجه مردم به مسائل خاص، عکس خدمتکار او را نشان می داد و می پرسید این کیست؟ در پاسخ می شنید خدمتکار او. جی است. همچنین عکس وکیل مدافع او را نشان می داد و سؤال می کرد. مردم حتی معاون رئیس جمهور را نمی شناختند. در واقع، عموم مردم آن حساسیت لازم را نسبت به مسائل خارجی ندارند؛ چون خیلی محلی فکر می کنند.

بنا بر این، من فکر می کنم استراتژی آمریکا در منطقه بیشتر از طریق اقتصادی می باشد، یعنی آن چیزی که ما باید مورد توجه قرار دهیم. به عبارت دیگر، تنها ضربه اقتصادی از نظر آنها در مورد ایران کارساز است، ایرانی که هر ماه بتوان از نظر سیاستهای پولی و مالی در آن تنزل به وجود آورد. آنها ایرانی می خواهند که در تهیه کالاهای و خدمات در سطح جهان محتاج باشد. ضربه ای که آنها به ایران می زنند، ضربه اقتصادی است. به همین دلیل، ما باید در این مورد حساسیت داشته باشیم و دقت کنیم.

البته، مسئله اوپک نیز در این جلسه مورد بررسی قرار گرفت. در این مورد خیلی ها معتقدند که اوپک هیچ وقت مستقل نبوده است. به عبارت دیگر، در زمان جنگ نیز بین شرکتهای نفتی گروهی بودند که عملاً اعتقاد داشتند این را خود پدید آورده اند تا به نحوی بتوانند ابزار سیاسی - اقتصادی لازم را در داخل داشته باشند؛ چنانکه می بینیم از آن استفاده هم کردند و در حال حاضر بیشتر اعضای اوپک وابسته هستند. در واقع، این نهادی بود که از اول

بر مبنای سیاستهای اقتصاد داخلی تأسیس شده بود و لذا کاربرد مردمی نداشت. آیا آنها به واقع از حکومت ما که مردمی است، ناراحت هستند؟ آیا می‌خواهند آن را به نحوی متلاشی کنند؟ این نیز باز مربوط به اهداف می‌شود. اگر بیستند کشوری دارای حکومتی مردمی است و می‌توان در آن ثبات سیاسی و اقتصادی به وجود آورد و در عین حال آن کشور خلاف هدفهای آنها عمل نکند، در صدد برانداختن یا تزلزل آن بر نمی‌آیند.

دکتر اخوان زنجانی: من نخست دو سؤال دارم. سؤال اول مربوط به جایگاه انگلستان در خلیج فارس است. پیوسته راجع به این مسئله صحبت می‌شود، اما ما در خصوص آن خیلی کم می‌شنویم. اکنون، شما که دست‌اندرکار هستید، ممکن است در این مورد توضیح دهید. البته، مسائلی را می‌دانیم، مثلاً مسئول نیروهای داخلی بحرین فردی انگلیسی است. اما فراتر از این، ما باید بدانیم انگلیسی‌ها چقدر در منطقه نفوذ دارند. سؤال دوم باز می‌گردد به اینکه عنوان شدروسها محکم‌تر صحبت می‌کنند، اما باید دید چه می‌گویند.

من ذکر چند نکته را در خصوص نکاتی که عنوان شد، لازم می‌بینم. در خصوص سیاست نیکسون و کارتر و کارکرد ایران در خلیج فارس، به نظر من این اشتباهی است که متأسفانه در فرهنگ سیاسی ما و فرهنگ سیاسی آمریکا جا افتاده است. این آمریکا نبود که ایران را به عنوان ژاندارم منطقه انتخاب کرد. اگر به صورت جلسات شورای عالی اقتصادی که بین ۱۹۶۷-۱۹۶۴ منتشر شده توجه کنیم، بخوبی در خواهیم یافت که از ۱۹۶۵ شاه پیوسته عنوان می‌کرد که ایران باید در خلیج فارس نقش فعال‌تری را ایفا کند. او در ۱۹۶۸، با صراحت اعلام می‌کند که مایل است نقش ژاندارم را در منطقه (خلیج فارس) ایفا کند. از این واژه استفاده نمی‌کند، اما عنوان می‌کند: «ما مایلیم امنیت خلیج فارس را تأمین کنیم.» ارتش سوم ایران که در شیراز مستقر بود، در ۱۹۶۵ تشکیل شد و دقیقاً برای منطقه خلیج فارس آموزش دید. اما دکترین نیکسون در ۱۹۶۹ اعلام می‌شود و در مارس ۱۹۷۲، نیکسون با سفر به تهران از سیاست ایران حمایت می‌کند. بر خلاف عقاید موجود، نظر من این است که بر عکس این ایران بود که آمریکا را متقاعد کرد در خلیج فارس مداخله نکند. اگر لازم باشد در خصوص آن صحبت می‌کنیم.

نکته دوم مربوط می‌شود به سیاست مهار، به نظر من در مارس ۱۹۹۵ سیاست مهار

تمام شد؛ به این دلیل که مهار جلوگیری از پیشرفت است، در حالی که هم اکنون با اتخاذ تصمیم تحریم ایران، آمریکا یک سیاست تهاجمی را علیه ایران اعمال می کند و این تفاوت اساسی و بنیادی با سیاست رایج آمریکا دارد. تا آن زمان، هدف جلوگیری از پیشرفت بود، اما اکنون هدف تهاجمی است؛ چون دقیقاً برخی از مسئولان آمریکایی که در منطقه خلیج فارس فعالیت دارند، از جمله نظامیان، این مسئله را مطرح کرده اند که مهار یک سیاست منفی است. به عبارت دیگر، مهار نمی تواند ایران را مجبور کند که کارهایی را انجام دهد. در حالی که هدف آمریکا این است که ایران را به انجام کارهایی وادارد، (مانند عدم حمایت از مخالفان صلح خاورمیانه یا تولید سلاحهایی که از نظر آمریکا نامحدود هستند).

نکته سوم مربوط به مسئله بسیار مهمی است و آن اینکه در نهایت چه کنسی سیاست جهانی و سیاست خلیج فارس را تعیین می کند. در این جلسه، به فراماسورنرها و یهودیان اشاره شد. اما مطالبی که اشاره شد به نظر من در چارچوب طرحی است به نام «طرح برنارد لوئیس» که در اوایل دهه ۷۰ خیلی مطرح بود. به نظر من، این طرح امروزه تا حدودی جایگاه خود را از دست داده است. من می توانم استناد کنم که این طرح را آمریکایی ها قبول ندارند؛ زیرا در زمانی که برنارد لوئیس آن را ارائه کرد، آمریکایی ها طرحی دیگر ارائه نمودند که دقیقاً با طرح او مغایرت داشت. به نظر من، اگر ما بخواهیم به سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، یعنی عمدتاً به اسرائیل، کشورهای عربی و ایران پی ببریم، باید طرحهای کمیسیون سه جانبه را مطالعه کنیم. کمیسیون سه جانبه در اوایل دهه ۷۰ در واقع طرحی کلی را ارائه می دهد که محورهایش عبارت بودند از:

۱. آمریکا باید در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس نوعی صلح و آرامش را برقرار سازد؛

۲. باید مناقشات و اختلاف منطقه ای را حل کند؛

۳. باید حکومتهایی را ایجاد کند که زمینه ساز ثبات باشند.

آمریکا دقیقاً در زمان کارتر، که به قول آمریکایی ها به عنوان دولت کمیسیون سه جانبه شناخته شد، کمپ دیوید را به مرحله اجرا گذاشت و از آن تاریخ به بعد در راستای صلح خاورمیانه حرکت کرد.

در وهله دوم، در همه نقاط جهان، آمریکا از نوعی سیاست دیکتاتورزدایی حمایت کرده است. نمی خواهم از واژه دموکراسی استفاده کنم، شاید بتوانیم بگوییم دموکراسی

کنترل شده‌ای را برقرار کرده و این هم در راستای همین طرح لیبرالهاست. در این مورد، من با شما هم عقیده هستم که هدف اساسی طرح لیبرالها در این بود که سرمایه آمریکایی به سرمایه بین‌المللی تبدیل شود. از اوایل دهه ۷۰، بخصوص ۱۹۷۳ به بعد، سرمایه بین‌المللی برای آمریکا از سرمایه داخلی اهمیت بیشتری پیدا کرد. البته، سرمایه بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری و تجارت نیازمند ثبات است. لذا آمریکا مایل است در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه صلح و ثبات حاکم باشد؛ و این ما را به بیش از آمریکا نسبت به ایران نزدیک می‌کند. به نظر من، آمریکا مایل نیست در ایران بی‌ثباتی ببیند یا در عراق و هرگز هم چنین سیاستی را اعلام نکرده است. خواسته‌های آمریکا از ایران عبارت است از:

۱. ایران از تولید سلاحهای هسته‌ای خودداری کند؛

۲. از صلح خاورمیانه حمایت کند، یا حداقل با آن مخالفت ننماید؛

۳. از تروریسم حمایت نکند.

تاجایی که من اطلاع دارم، هرگز اعلام نشده که هدف آمریکا براندازی حکومت در ایران یا ایجاد تحولات سیاسی بنیادی در این کشور است. آنچه آمریکا می‌خواهد، یک تحول در رفتار ایران، در رفتار بین‌المللی است. به نظر من، آمریکا در ایران بی‌ثباتی نمی‌خواهد، همان‌طور که در عراق نیز خواهان بی‌ثباتی نیست. به همین دلیل هم صدام حسین را بر نداشت. بعلاوه، اینکه سرمایه‌ثبات می‌خواهد یک واقعیت است که به نظر من ما باید بپذیریم. سرمایه‌ثبات می‌خواهد و از این هم ما فراتر نمی‌رویم.

حال، من چند سؤال دارم: چرا این تمرکز بر آمریکا وجود دارد؛ آیا خاورمیانه به سیاست آمریکا محدود می‌شود؟ آیا کل خاورمیانه به اقدامات آمریکا محدود می‌شود؟ من با این نظر موافق نیستم. بعلاوه، باید سؤال کنم به چه نحو اولاً تحولات رخ می‌دهند؟ این تحولات چگونه است و به چه نحو امنیت ایران را تهدید می‌کند؟ به عبارت دیگر، رویدادهای خاورمیانه چرا و چگونه بر امنیت ما تأثیر می‌گذارد؟ به اعتقاد من، لازم نیست آنچه را که اتفاق نمی‌افتد، بررسی کنیم. به عبارت دیگر، آنچه دارد اتفاق می‌افتد، تا آن اندازه که ما تصور می‌کنیم، مهم نیست. برای آنکه موضوع را ساده‌تر بیان کنم یک مقایسه انجام می‌دهم. من نظام بین‌المللی اروپا، آمریکا و ژاپن را با نظام بین‌المللی کشورهای خاورمیانه مقایسه می‌کنم. در این کشورهای توسعه‌یافته ما دو فرآیند می‌بینیم که در ظاهر متضاد هستند، ولی

در عمل نیستند. این دو فرآیند عبارتند از: همگرایی و واگرایی. همگرایی در سطح بین المللی باعث پیدایش این بینش شده که جهان دیگر در هرج و مرج نیست، یعنی هرج و مرج دیگر حکومت نمی کند. کشورها نمی توانند بر حسب میل و نیاز یا بر حسب صلاح حدید خود از قدرت در جهت پیشبرد هدفهای خویش استفاده کنند. در نتیجه، این کشورها آنچه را که در جستجویش هستند، در ایجاد نظامهای هر چه بازتر، داشتن روابط بیشتر با کشورهای جهان و کل دنیا می بینند؛ زیرا این نظامهای باز هستند که زمینه ساز توسعه و پیشرفت می باشند. در واقع، امنیت آنها بدین وسیله تأمین می شود. حال، کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس دقیقاً روند معکوس را طی می کنند. در خاورمیانه و خلیج فارس، بینش حاکم هنوز امنیتی است؛ بینش امنیتی یعنی مرزهای هر چه بسته تر، تسلط هر چه بیشتر حکومت بر ارتباطات درون این جوامع و همین طور بین این جوامع و کل جامعه بین الملل. در نتیجه، آنچه اتفاق می افتد، آن است که بینش امنیتی موجب پیدایش وضعیتی می شود که در درازمدت رشد و توسعه اقتصادی، علمی و فکری را کندتر کرده یا با مانع مواجه می سازد. من تهدید اصلی را نسبت به ایران در این زمینه می بینم، نه در تحولات خاورمیانه؛ به نظر من تحولات خاورمیانه آنجا که خواست آمریکا مطرح است، مبتنی بر برقراری صلح و آرامش می باشد. حال، شاید صلح واژه بزرگی باشد، آن را پس بگیرند و ثبات برقرار شود. بنابراین، ما باید به درازمدت فکر کنیم، این بینش مقطعی ما را به هیچ جا نمی رساند.

دکتر معنوی: به نظر من، ما دارای برخی مناطق استراتژیک مهم در جهان هستیم. یکسری از این مناطق دارای ارزشهای خاص هستند. به عنوان مثال، مکه یک نقطه استراتژیک است، مدینه نیز یک نقطه استراتژیک بوده، بیت المقدس هم یک نقطه استراتژیک و کربلا و نجف نیز یک نقطه استراتژیک ارزشی محسوب می شوند. بعلاوه، ما نقاطی را داریم که نقاط استراتژیک بین المللی هستند، نظیر خلیج فارس یا شاخ آفریقا یا مناطقی در آمریکای لاتین و اروپا. تاریخ خود گویاست که در این مناطق استراتژیک جهانی همیشه قدرتهای بزرگ حضور داشته اند. اگر به ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال قبل بازگردیم، با همین کشتی هایی که پارو می زدند، اسپانیایی ها و پرتغالی ها و حتی فرانسوی ها می آمدند. و امروزه آمریکایی ها می آیند. حال که در این دهه قرار داریم، تاریخ می تواند به ما بگوید که در مناطق استراتژیک

بین‌المللی چه نوع امنیت اقتصادی باید موجود باشد و چه نوع امنیت بازار سیاسی اش داغ است. اینها می‌خواهند که باشند، بیشتر که بودند و حال هم که هستند. این را نمی‌توانیم نفی کنیم. همان‌طور که دکتر لطفیان گفت، حضور آمریکا نمی‌تواند دائمی باشد و مهم هم نیست که حضور آمریکا دائمی نباشد؛ زیرا اگر آمریکا برود یک قدرت دیگر جایگزین آن می‌شود یا توافقی انجام می‌پذیرد که براساس آن قدرت دیگری در این منطقه استراتژیک حضور داشته باشد؛ چون این منطقه را بین‌المللی می‌دانند. این منطقه متعلق به یک کشور نیست و یک کشور واحد نمی‌تواند بر آن نظارت داشته باشد. حال، اگر در این خصوص بتوانیم اتفاق نظر داشته باشیم که اکنون قدرتی در اینجا هست - این قدرت می‌تواند ترکیبی باشد از قدرتهای دیگر یا آمریکا - و در آینده ممکن است قدرتی دیگر جای آن را بگیرد، پس تکلیف چیست؟ به عبارت دیگر، ما باید این نکته را دریابیم که چه تهدیداتی برای ما وجود دارد و ما باید چه کار کنیم. آن دیدگاهی که ما باید داشته باشیم اینکه این واقعیت وجود دارد که آنها اینجا هستند، حال چه برای تثبیت موقعیت اسرائیل یا موقعیت اقتصادی خود یا برای تغییر مرزها. در علم سیاست، همان‌طور که مستحضرید، ما با رفتار و افکار انسان سروکار داریم و این قابل پیش‌بینی نیست. بنا بر این، تصمیم‌گیرندگان غربی ممکن است در وضعیتی خاص تصمیماتی را اتخاذ کنند که ما برای مقابله با آنها آمادگی نداشته باشیم؛ چون با فکر انسان سروکار داریم و فکر انسان هم چیزی نیست که قابل پیش‌بینی باشد - حرکتش مانند حرکت ساعت نیست.

بنابر این، با وضعیت موجود من فکر می‌کنم که باید سؤال اول و دوم را تا حدی در هم ادغام کنیم. به عبارت دیگر، باید به این نکته توجه کنیم که در موقعیت کنونی، نظام جمهوری اسلامی ایران - در واقع سؤال سوم - باید چه اقداماتی انجام دهد؟ چگونه باید در خود این هماهنگی را ایجاد کند که بتواند اقداماتی خاص را در مقابل آمریکایی‌ها انجام دهد.

درباردار شمشخانی: من مایل‌م در کل از بحثی که امروز مطرح کردم، جمع‌بندی کنم. امیدوارم آنچه مدنظر داشتم، درست منتقل کرده باشم. آنچه من عرض کردم با آن محفوظات نقطه عزیمت بود، یعنی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد و جنگ متحدین علیه عراق. آقای وردی نژاد بحث پیروزی انقلاب را مطرح کرد و سیاست دوپایه نیکسون را

که من با آن هیچ مخالفتی ندارم. من برای ایجاد هماهنگی بیشتر در عقیده خود، باید عرض کنم که سیاست دو پایه ای هنوز هم ادامه دارد، یعنی تغییر نکرده است. در حقیقت، آن سیاست دو پایه ای که مبتنی بر ایفای نقش ایران و عربستان سعودی بود، پس از انقلاب شامل بازیگری عراق و عربستان سعودی شد. البته، سیاست دو پایه ای، بر خلاف آنچه اشاره شد، خاص شاه نبود، بلکه ویژه طرفین بود، یعنی سیاست دو پایه ای انعکاسی از شکست آمریکا در ویتنام، افکار عمومی آمریکا در آن کشور و شاه بود. سیاست دو پایه ای پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچنان ادامه پیدا کرد، اما به عراق منتقل شد. در حقیقت، هم پیروزی انقلاب و هم جنگ عراق علیه ایران و جنگ عراق علیه کویت دقیقاً انعکاس سیاست دو پایه ای ایالات متحده آمریکا در منطقه بود.

البته، من با آنچه آقای وردی نژاد اشاره کرد، هیچ تعارضی ندارم و در حقیقت، من با آنچه وی در مورد کار صهیونیستها گفت، کاملاً موافقم. اما من کل موضوع را مورد بررسی قرار دادم و ایشان به بطن آن پرداخت. متون استراتژیک ایالات متحده آمریکا متأثر از تفکرات استراتژیستهای چون نیکسون، الین تافلر، لسترتارو و هانتینگتون است. در واقع، آنها به متون استراتژیک آمریکا شکل می دهند. البته، اینکه صهیونیستها تمام هم و غم خود را مصروف داشته اند تا این فکر را رواج دهند که اسلام خطرناک ترین تهدید علیه آنهاست، درست می باشد. در واقع، آنها این کار را کردند، یعنی من باز هم با آقای وردی نژاد توافق نظر دارم. من نیز معتقدم که اندیشه سازان اصلی در پشت پرده صهیونیستها هستند. در این مورد، اختلاف نظری وجود ندارد. در خصوص سه استراتژی نیز عرض کردم که آمریکایی ها سه استراتژی را دنبال می کنند: مهار دو جانبه، صلح اعراب و اسرائیل و استراتژی اداره منطقه. استراتژی اداره منطقه دقیقاً همان است که خانم دکتر لطفیان اشاره کرد: مشکلات داخلی کشورها و اختلافات بین آنها. به بیان دقیق تر باید عرض کنم عوامل به اصطلاح زیر ملی، منطقه ای و بین المللی. اما در خصوص اینکه آمریکایی ها دنبال منافع اقتصادی هستند، باید بگویم منافع اقتصادی در وضعیت خاص سیاسی قابل استحصال است. آنها به خاطر تأمین منافع اقتصادی خود یک مانور خاص سیاسی را طلب می کنند؛ و نقطه تعارض همین جاست. کارکرد اینها اقتصادی است و ابزاری را هم که به کار می گیرند اقتصادی می باشد و این کاملاً درست است. اما هیچ تأثیری ندارد که استاد دانشگاه هاروارد یا یک

عنصر عادی در داخل آمریکا بدانند که ایران کجاست. مهم این است که طراحان این نظام برای حفظ منافع اقتصادی خود به تنظیم طرح‌هایی مبادرت ورزیده‌اند. این طرح آنها را به هدفهای خویش واصل خواهد کرد، بدین معنا که آمریکایی‌ها در منطقه خاورمیانه، بویژه منطقه خلیج فارس، نوعی به اصطلاح منافع منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارند. منافع منطقه‌ای آمریکا عبارت است از: ۱. نفت فراوان و ارزان؛ ۲. بازار پررونق ناشی از دلارهای نفتی؛ ۳. جلوگیری از تسلط یک قدرت منطقه‌ای. منافع فرامنطقه‌ای آمریکا نیز استفاده از این ابزار برای کنترل؛ یعنی میل به متونی که عرض کردم نیکسون و دیگران طراحی کردند، و آن حفظ رهبری آمریکا در جهان است. ابرقدرتی آمریکا منوط به حفظ رهبری است. ابرقدرتی نظامی آمریکا امروز، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، همچنان باقی مانده است. اما ابرقدرتی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن در حال به اصطلاح گذار و انتقال به یک مرحله جدید است. آنها می‌خواهند از این فرصت تاریخی، یعنی حفظ ابرقدرتی نظامی خود، در جهت حفظ پیشتازی اقتصادی، به عنوان رهبر، استفاده کنند. البته، این مطلب به صراحت در کتابها نیامده است. اما آنچه را که به صراحت، مخصوصاً نیکسون و هلموت اشمیت بیان می‌کنند، در حقیقت مقابله با این تفکرات می‌باشد، بویژه همان استراتژی که هلموت اشمیت به عنوان متفکر ارائه کرده است.

آکسای وردی نژاد: من با فرض مسائلی که مطرح شد، فکر می‌کنم که تهدید اصلی و اساسی، استحاله نظام ما خواهد بود. به عبارت دیگر، آنچه آنها دنبال می‌کنند، حال ممکن است استحاله باشد، به روشهای دیگر پیگیری می‌شود. استحاله و به زانو درآوردن نظام، مهم‌ترین حرکتی است که اکنون صاحبان این تفکر (فراماسونها یا صهیونیستها) در خصوص ایران دنبال می‌کنند. امروزه، این تهدیدها به شکل نظامی پاسخ داده نمی‌شود، یعنی از راه نظامی عمل نمی‌کنند؛ زیرا مسئولیت شروع یک جنگ بر عهده آغازگر آن است. اما پایان آن دیگر معلوم نیست دست او باشد. امروز، دنیا دیگر جنگ بلندمدت و فرسایشی را نمی‌تواند تحمل کند؛ چون ما باید بپذیریم که اقتصاد پویای سرمایه‌داری خواهان سرمایه‌گذاری است و لذا نیاز به امنیت سرمایه دارد. امنیت سرمایه نیز با وجود جنگ، آن هم جنگ بلندمدت و پایدار که باعث فرسایش نیزوها می‌شود، در تضاد

است. البته ممکن است روزی در خصوص ما از جنگ به عنوان یکی از پرده های تکمیل کننده استراتژی قدرت محدود استفاده کنند. این را نمی توان به طور کلی نفی کرد، یعنی بگویم به شکل نظامی به هیچ وجه با ما درگیر نمی شوند. ممکن است از جنگ به عنوان یکی از پرده های اقدام نظامی استفاده کنند، اما این اقدام باید بسیار کوبنده، سریع، مقرون به صرفه و کوتاه مدت باشد. به طور حتم آن برخورد نظامی با ایران و هویت امروزش منطبق خواهد بود (استفاده از روشهای بازدارنده نظیر میدانهای هسته ای که در اطراف کشور ما هست). در واقع، وجود میدانهای هسته ای را نباید فراموش کرد: هند، اسرائیل، حرکت مصر بدان سمت، پاکستان و بقیه.

بنابراین، ناتو همچنان می تواند یک تهدید، اما تهدیدی بازدارنده، علیه ما باشد. ناتو برای حفظ ساختار و بقای خود نیازمند نوعی مأموریت است. این مأموریت می تواند ایران ستیزی باشد؛ چرا که کمونیسم از صحنه روزگار محو شده است. اسلام ستیزی و ایران ستیزی به عنوان مرکز و بطن آن می تواند مأموریتی برای حفظ و بقای ناتو باشد. در واقع، آمریکا در این جهت آن را حفظ خواهد کرد. اما چرا آنها با ما می جنگند؟ چرا ما برای آنها تهدید هستیم؟ چون ما معتقد به کارکرد ارزشهای دینی هستیم و آنها این ارزشها را مغایر با حرکت و منافع خود می بینند. آن اعتقاد با این دیدگاه متفاوت است. لذا یا آنها باید یکی از اینها را نفی کنند، یا به نقطه تعادل و توافقی دست یابند. همه موضوع در همین خلاصه می شود. اما تهدید آنها علیه ما چگونه خواهد بود؟ به نظر من به صورتهای زیر خواهد بود:

۱. اختلافات داخلی و درگیری های جناحی؛ ۲. بی اعتنا کردن مردم برای حمایت از حکومت؛ ۳. افزایش اختلافات قومی و نژادی (چه در داخل و چه در سطح منطقه) برای ایجاد کانتوم های ملی و کارکردهایی که می تواند با حرکت های اسلامی مقابله نماید؛
۴. درگیری های محدود اما قابل کنترل در منطقه و به تعبیر دیگر، کاهش بحرانها و دلمشغولی های بلند مدت. اینها همه تهدیدهایی است که آمریکایی ها علیه ما خواهند داشت.

اما به طور حتم، دلیل اجرای آنها را نباید در عوامل خارج از نظام یا خارج از عوامل محیطی جستجو کنیم. این کمتر کارآمد است. به نظر من، غربی ها، آمریکایی ها و صهیونیستها، هر کدام را که در نظر بگیریم، به دنبال پارامترهایی درون نظام ما خواهند بود. به عبارت دیگر، عوامل داخلی این نظام برای استحاله و به زانو درآوردن ما به کار می رود.

به نظر من راه حلها عبارت انداز:

۱. به سمت ایجاد جامعه ای متکی به خود و سازنده حرکت کنیم؛ ایرانی پیشرو و متمدن به عنوان یک الگو در همه زمینه ها. به عبارت دیگر، ما باید برای بقای خود اقتصادی پایدار داشته باشیم. باید برای حفظ بقای خود فرهنگ خاص خویش را به جهان ارائه دهیم. تنها به پرداختن کلیات و دادن شعار اکتفا نکنیم.

۲. ما باید دارای روابط منطقه ای و همکاری های جمعی باشیم؛ منافع خود را با کشورهای منطقه پیوند دهیم. در این زمینه، نظامی همانند اکو بسیار کارساز است. این به معنای بازار منطقه ای مشترک است. به عنوان مثال، می توان از کارگزاران یک کشور و منابع استفاده کرد. بدین ترتیب، به فرض اگر بخواهند ایران را هدف قرار دهند، در اصل سرمایه ترکیه را هم هدف گرفته اند. بنابراین، باید کشورهای دیگر نیز هماهنگی کنند. ما از طریق همکاری و مشارکت در دریای خزر، همکاری اقتصادی و بهره برداری مشترک از منابع خلیج فارس، میدانهای نفتی و غیره می توانیم پیوندها را مستحکم تر سازیم.

محور بعدی، مشارکت در امنیت منطقه ای و امنیت پایدار جمعی است؛ به صورتی که اگر کشوری خواست امنیت ایران را به خطر اندازد، بناچار امنیت کل منطقه را تهدید کند. من می خواهم بگویم در مقابله با یک جایگزین برای آن قدرت، ما، کشورهای منطقه، باید به طور مشترک دست به اقدام زنیم.

محور بعدی تشنج زدایی و پشت سر گذاشتن بحرانهاست، یعنی اجازه ندهیم ناامنی و بحران در اطراف ما باشد مثل مداخله ما در قره باغ، در افغانستان، مداخله در حل مسئله کردستان که احتمالاً به عنوان یک مشکل طرح خواهد شد؛ مداخله در حفظ تمامیت ارضی عراق، بویژه که حفظ تمامیت ارضی این کشور، نه تجزیه آن، با منافع ملی ما سازگار است. بنابراین، به نظر من، تشنج زدایی و پشت سر گذاشتن بحران، همراه با تقویت همگرایی منطقه ای در زمره عواملی است که می توان در جلوگیری از نفوذ قدرتها در منطقه به کار گرفت.

نکته بعدی حفظ قدرت دفاعی مردم است. تکیه بر قدرت مردم کشور و تقویت توانایی های بازدارندگی آنها حائز اهمیت است. من فکر می کنم این قدرت به تهدیدها جواب می دهد. ما تاکنون، با تقویت افکار عمومی توانسته ایم از آن به نحو احسن استفاده کنیم.

نمونه روشن آن قضیه هوایمای ما است که به اسرائیل بردند، اما یک نفر از مسافران هم پناهنده نشد. ما در این قضیه، حرکت بزرگی داشتیم و توانستیم از فشار افکار عمومی بخوبی علیه اسرائیل استفاده کنیم.

آخرین مسئله توجه به فرهنگ و استقلال ایران است. من معتقدم که عمق استراتژیک ما به سمت کشورهای عربی نیست؛ بلکه به سوی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و شبه قاره هند است. به عبارت دیگر، جایی که فرهنگ و تفکرشان بشدت تحت تأثیر فرهنگ ماست. اسلام، از طریق ما به آنجا رفته است و آنها در کلیه زمینه ها با ما نزدیکی دارند.

آقای واعظی: من اعتقادی به آنچه به عنوان نتیجه گیری از سخنانم شد و اینکه آمریکا هر وقت بخواهد می تواند بهانه بگیرد، ندارم. با توجه به تحولات کنونی در سطح جهان، آمریکایی ها نمی توانند آن نقشی را که ۱۵ یا ۲۰ سال پیش داشتند و توانستند کل غرب را به دنبال خود بکشند، ایفا کنند، یعنی در خصوص کشوری بهانه ای بتراشند و افکار عمومی جهان را بسیج نمایند. به طور قطع، امروزه وضعیت دنیا و منطقه عوض شده است؛ قدرتهای رقیب برای آینده صحنه سازی می کنند. لذا این طور هم نیست که آمریکا در همه موارد موفق باشد. بویژه در عرصه سیاست خارجی، طی چند سال گذشته، بجز مسئله بوسنی که آمریکا تا حدودی موفقیتهایی کسب کرد، به نظر من موفقیت سیاسی چندانی نداشته است. در خصوص بوسنی نیز چون رقابتها شدید بوده و این کشور در اروپا واقع شده و منافع آنها در یک خط، به هم رسیده، موفقیتهایی حاصل گردید. در خصوص عراق نیز من اعتقاد دارم که آمریکا هر لحظه که می توانست جایگزینی مناسب برای صدام پیدا کند، درنگ نمی کرد و آن را عوض می نمود؛ اینکه تا به امروز این کار را نکرده، بدین خاطر است که می ترسد وضع از این هم بدتر شود؛ یعنی دیگر نتواند به بهانه سرکوب صدام در منطقه حضور خود را حفظ کند. این برای دولت آمریکا موفقیت نیست که این همه شعار داده و این همه قطعنامه گذرانده و صدام حسین همچنان بر سر کار است. بتدریج حتی لغو تحریم هم به گوش می رسد. این موفقیت نیست. بین بد و بدتر این را انتخاب کردن خوب است؛ ولی این به نظر من در سیاست خارجی آمریکا موفقیت منطقه ای محسوب نمی شود. حتی اعراب هم همین اعتقاد را دارند.

مشکل دیگری که آمریکا با آن مواجه است و آقای وردی نژاد نیز بدان اشاره کرد، این است که آمریکایی‌ها می‌خواهند وضعیت را در کشورهای عربی منطقه عوض کنند. ولی نمی‌دانند اگر دموکراسی در آن کشورها برقرار شود، دیگر چگونه خواهند توانست این کشورها را اداره کنند. در وضعیت کنونی، به دلیل وسعت اطلاعات و گسترش ارتباطات، ملت‌ها چنان به هم نزدیک شده‌اند که به طور قطع بسرعت می‌توانند آگاهی‌های لازم را کسب کنند و تا حدودی فضای سیاسی مورد نیاز را به وجود آورند. لذا این مشکلی است که باید آینده بدانند و من فهرست وار به نکاتی چند اشاره می‌کنم.

در مورد سؤالی که در خصوص نقش انگلستان در منطقه شد، باید بگویم این کشور بیشترین نقش را در عمان دارد. در بحرین نیز نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. آمریکایی‌ها نیز در عربستان سعودی و کویت حضور فعال دارند. در مجموع، اگر بخواهیم نقش آمریکا را در خلیج فارس ارزیابی کنیم، باید بگوییم که از نقش انگلستان بیشتر است. اما یک رقابت جدی در منطقه وجود دارد. اینکه سؤال شد کمونیست‌ها چه می‌گویند، در پاسخ باید گفت آنها در حال بازگشت به موقعیت گذشته خود هستند.

در خصوص اینکه ایران، آمریکا را متقاعد کرد به عنوان ژاندارم منطقه ایفای نقش کند، باید گفت، ایران آن موقع خود را تسلیم آمریکا نمود و ثابت کرد می‌تواند ژاندارم باشد. در واقع، این طور نبود که ایران تصمیم‌گیرنده اصلی باشد. ایران تصمیم گرفت خود را در اختیار آمریکا گذارد. اکنون نیز بحث همین است. اگر ما هم بخواهیم تغییر رفتار بدهیم و اعلام آمادگی کنیم و منافع آنها را حفظ نماییم، ما هم امتیازات زیادی خواهیم گرفت. پس، بحث اساسی ما ایران نیست، بلکه این است که ما چه می‌گوییم و آن سیاست‌های که داریم تا چه حد در تضاد با سیاست‌های آنهاست.

در خصوص اینکه چرا تمرکز ما روی آمریکا است، باید گفت، به هر حال، هم اینک ما در این خصوص صحبت می‌کنیم، وگرنه بحث بر سر آمریکا نیست. بعلاوه اینکه سیاست‌های ما در برابر یکدیگر قرار گرفته و دیدگاه نیز مقطعی نیست، یک دیدگاه درازمدت است؛ چون آمریکایی‌ها بر اساس ابزارها و هدف‌های خود در صددند در درازمدت به ما ضربه زنند. لذا ما از امروز باید به فکر آینده باشیم. اگر روزی در رفتار آمریکایی‌ها تحولی به وجود آمد و تغییری مشاهده شد، به طور قطع ما هم باید به تناسب آن رفتار کنیم؛ چون ما دشمنی با کشوری به نام

آمریکا نداریم، یعنی آمریکا هم برای ما کشوری مثل دیگر کشورهای غربی است. آنچه در حال حاضر مهم است، اینکه ما با سیاستهای خصمانه آمریکا مشکل داریم. اگر روزی آمریکایی‌ها به این باور برسند که در مقابل ایران دیگر نمی‌توانند این سیاستها را دنبال کنند و تغییر موضع دهند، به طور قطع ما بر موضع پیشین خود نمی‌ایستیم. پس، آنچه هم اکنون ما را به مبارزه وامی‌دارد، این است که مشاهده می‌کنیم کشوری با همه امکاناتش سیاست خصمانه‌ای را در برابر ما به نمایش گذاشته است، بویژه در منطقه حائز اهمیت‌ی چون خاورمیانه.

من اعتقاد بر این است که هم اکنون تهدید علیه ما تهدید نظامی نیست. ما در طول ۸ سال جنگ نشان دادیم که تهدید بیرونی باعث انسجام داخلی می‌شود، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی و هم از نظر افکار عمومی و غیره. به عبارت دیگر، مسئولان کشور قدرت بسیج مردم را داشتند و چون نوعی همگرایی در کشور بود، اعتقاد به مذهب تشیع نیز خود باعث شد که مردم خیلی سریع در برابر یک هدف خارجی بسیج شوند. این چیزی است که آنها متوجه شده‌اند. البته، این بدان معنا نیست که ما آماده نباشیم، ما باید آماده باشیم؛ این نقطه قدرت ماست. ولی این چیزی نیست که ما را تهدید کند و بخواهد تضعیف نماید. در این زمینه، هر آنچه آقای وردی نژاد بدان اشاره کرد، قبول دارم.

من فکر می‌کنم کاری که ما باید بکنیم، البته با همه پیشنهادهایی که آقای وردی نژاد کرد، موافقم، این است که باید وضعیت اقتصادی خود را مورد ارزیابی قرار دهیم، یعنی ببینیم به عنوان یک نظریه پرداز اقتصادی سیاستهای داخلی را تنظیم کنیم. اکنون، این به عنوان یک نظر مطرح است که اهل فن باید در مورد آن کار کنند. من پیشنهاد این است که از نظر سیاسی نیز باید در منطقه برای حفظ ثبات و آرامش پیش‌تاز باشیم. این به عنوان ابزاری مؤثر می‌تواند در منطقه مورد استفاده قرار گیرد، یعنی اگر دیگران تبلیغ می‌کنند که ایران عامل بی‌ثباتی است، ما باید در عمل به گونه‌ای اقدام کنیم که نشان دهیم عامل ثبات و آرامش هستیم. این باید در شعارها، گفته‌ها، رفتارها و فعالیتهای منطقه‌ای ما موجود باشد، نظیر آنچه امروز سیاست خارجی ما در قبال کلیه بحرانهای منطقه‌ای اتخاذ می‌کند. به طوری که هم اکنون به عنوان یکی از اقدامات جدی در راه صلح بین طرفهای درگیر میانجیگری می‌نماید (توجه کنید به مسئله افغانستان، تاجیکستان و نیز مخالفتی که اطراف ما موجود است).

در واقع، یکی از وظایف سیاست خارجی ما این شده که مسائل طرفهای درگیر را از طریق مذاکره مسالمت آمیز حل کند.

فراتر از این، ما باید به هر نحو که شده اعتماد و اطمینان کشورهای منطقه را بخود جلب کنیم. به عبارت دیگر، تحت تأثیر جو تبلیغاتی علیه خود قرار نگیریم. در واقع، عملی نکنیم یا حرفی نزنیم که در پی آن اعتماد از دست برود. کشورهای منطقه باید بتوانند در آینده با ما کار کنند.

مسئله دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، همکاری های منطقه ای است، یعنی ما حتماً باید نوعی انسجام در همکاری های منطقه ای پدید آوریم: اکو از یک طرف و کشورهای حوزه دریای خزر از طرف دیگر. باید به گونه ای عمل کنیم که فعالیتهای سیاسی ما در اقدامات کنفرانس اسلامی ادغام شود. این چیزی است که باید در خصوص آن کار کنیم.

همچنین زمینه مساعدی برای همکاری با کشورهای عضو جنبش عدم تعهد وجود دارد. الان ما یکی از کشورهای فعال غیر متعهد هستیم و لذا زمینه کار بیشتر وجود دارد. من در ابتدای سخنان خود به این نکته اشاره کردم که دنیای امروز دنیای رقابت است. من اصلاً اعتقادی به تک قطبی بودن ندارم. اعتقاد دارم دنیا، دنیای رقابت است و دنیای رقابت دنیایی می باشد که مسئله اقتصادی در آن جایگزین مسائل نظامی و سیاسی غرب شده است. لذا اکنون، در سطح جهان، تنها منافع اقتصادی حائز اهمیت است. ما کشوری هستیم که پتانسیل اقتصادی چشمگیری داریم؛ یک بازار ۶۰ تا ۷۰ میلیونی، ذخایر عظیم نفت و گاز، منابع معدنی، نیروی انسانی جوان و موقعیت خاص جغرافیایی. این فرصتی است که ما بخوبی می توانیم از آن حداکثر استفاده را بکنیم. بر این اساس، ما می توانیم با توجه به وضع کنونی خود با قدرتهای رقیب بر مبنای نوع سیاستهای آنها وارد مذاکره شویم، همکاری کنیم. به طور قطع، بدین ترتیب، در آینده به نتایج مطلوب دست خواهیم یافت.

نکته دیگر اینکه ما باید برای مقابله با فشارها و تهدیدهای موجود در منطقه دنبال شریک بگردیم. اگر مسئله حقوق بشر است، ما می بینیم که با خیلی از کشورهای منطقه می توانیم همصدا شویم. اگر بحث تجزیه است، ما باز با خیلی از کشورهای منطقه می توانیم همصدا شویم. به هر حال، منظور من این است که با توجه به نوع روابطی که بین مردم و حکومت وجود دارد، یعنی اتکای حکومت به مردم، این رویه باید حفظ شود و ما باید آگاهی دهیم.

دکتر اخوان زنجانی: من باز می‌گردم به مسئله تهدید و اینکه به اختلافات داخلی، بی‌ثباتی و غیره اشاره شد. به نظر من اینها تهدید نیست. اینها ابزارهایی است که آنها برای تهدید به مرحله اجرا گذاشته‌اند. تهدید چیست؟ من می‌پرسم هدف از تهدید چیست؟ به نظر من باید ابتدا به این سؤال پاسخ دهیم. آیا هدف تهدید سیاست خارجی ماست؟ آیا هدف تهدید اسلام است، یعنی از بین بردن اسلامی که ما در ایران به آن اعتقاد داریم؟ آیا هدف ایجاد تحولات سیاسی بنیادی در ایران است؟ به نظر من، تهدید باید نسبت به اینها باشد. بنابراین، من همه این عوامل را که به عنوان تهدید تلقی شد، ابزار تهدید، نه تهدید، می‌دانم. تهدید خود می‌تواند نسبت به یکی از این عوامل باشد: سیاست خارجی، اسلام و حکومت در ایران.

به نظر من، تهدید نسبت به سیاست خارجی ماست. حال، واکنش ما چیست؟ من با بخش عمده‌ای از سخنان آقای واعظی موافق هستم، متهمی می‌خواهم به چند نکته اشاره کنم. عنوان شد که ما باید در همکاری‌های منطقه‌ای خود تا آنجا که به سیاست ما مربوط می‌شود، انسجامی ایجاد کنیم. من از این فراتر می‌روم و می‌گویم ما باید در کل سیاست خارجی خود انسجام پدید آوریم. سعی کنیم موضوع را از دیدگاه دیگران ببینیم؛ چون تهدید یک برداشت دو جانبه است.

بعد دیگر موضوع این است که من معتقدم یک سلسله همکاری‌های کوچک اقتصادی - به هر نحو که باشد - می‌تواند زمینه‌ساز همکاری برای مقابله با تهدیدات علیه ما باشد. اما به نظر من این همکاری‌ها با کشورهای منطقه، منطقه خلیج فارس و جهان عرب، مطلقاً نمی‌تواند نتیجه بخش باشد. هواداران این دیدگاه خود مطرح کردند که اینها کاملاً تابع آمریکا هستند. بنابراین، ما چطور می‌خواهیم با آنها دوست باشیم؟ چطور از آنها انتظار داشته باشیم که از خواسته‌های ما حمایت کنند؟ این امکان‌پذیر نیست. به نظر من، لازم است ما بینش وسیع‌تری داشته باشیم، یعنی مسئله را مسئله قدرت ببینیم. اگر از این بُعد نگاه کنیم، کشورهای خلیج فارس تابع قدرتهای برتر نظیر آمریکا هستند. لذا آنها نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای ما باشند. به نظر من، نوك پیکان سیاست خارجی ما برای مقابله با هر گونه تهدید و فشار باید اروپا باشد؛ چون کشورهای این قاره، بیش از دیگر کشورهای جهان، نشان داده‌اند

که آمادگی ایستادگی و مقاومت در برابر فشارها و تهدیدات آمریکا را دارند. روسیه هم این آمادگی را نشان داده است، اما روسیه نمی تواند پاسخگوی نیازهای ما باشد. در حالی که اروپا می تواند از بُعد اقتصادی، امنیتی، نظامی و سیاسی (چه در سطح منطقه و چه در سطح جهان) پاسخگوی نیازهای ما باشد. بنابراین، به نظر من، اگر ما آن مذاکرات حساسی را که فرانسه، ایتالیا و آلمان پیشنهاد کردند، پی بگیریم و اختلافات را با کشورهای اروپایی حل کنیم، قاعدتاً این در درازمدت نتیجه خواهد داد.

این را هم باید اضافه کنم که تهدید واقعی آمریکا یک تهدید روانی است. همان طور که در زمان جنگ فشارهای آمریکا بیشتر روانی بود. این نوع تهدید شاید در چارچوب اندیشه هایی چون آیین سیاسی ریگان و غیره قابل بررسی باشد. بویژه در آیین سیاسی ریگان، جنگ خطیر است. هدف آمریکا در جنگ ایران و عراق، در هم شکستن اراده مقاومت ایران بود. به عبارت دیگر، تحمیل قطعنامه ۵۹۸ بود. به نظر من، امروز نیز هدف اساسی آمریکا همانا در هم شکستن اراده ایران برای مبارزه و پیشبرد هدفهای خود است. من تهدید اساسی را در این می دانم؛ نه نسبت به حکومت و اعتقادات ما؛ آنها به نظر من با این مقولات زیاد کاری ندارند.

دکتر معنوی: به نکته ای که آقای واعظی بدان اشاره کرد و مربوط به انسجام داخلی می شد و اینکه برای تحقق بخشیدن بدان، به تفکری نیاز است که بتواند انسجام داخلی را ایجاد کند، باید اضافه کنم که انسجام داخلی خود جای بحث دارد. در این خصوص که باید به چه صورت باشد و نیز ضرورت انسجام داخلی در ساختار حکومت و بین دولتمردان و سیاستگذاران، می توان به تفصیل بحث کرد. به عبارت دیگر، آن انسجامی که بتواند تفکرات را در جهاتی خاص شکل دهد و هدفها را برای طرفها مشخص سازد، خود جای بحث دارد. به طور طبیعی، ممکن است آن قدمها طی سالهای متممادی برداشته شود. اما ممکن است بگویند که الآن لازم به گفتن نیست و نیاز به زمان دارد.

دکتر شهرستانی: در مورد تهدید که گفته شد فهرستی ارائه دهید، باید بگویم همان طور که آقای وردی نژاد گفت، ما در طول جنگ - که نشان داد حمله از بیرون باعث انسجام درون

می‌شود - فهرستی داشتیم. حتی این روزها با توجه به وضعیتی که در اسرائیل پیش آمده، عملاً آنها به این حقیقت در اسرائیل نیز رسیده‌اند. به عبارت دیگر، با توجه به شکاف فکری و سیاسی موجود در اسرائیل، من در سه مورد دیدم که کارشناسان سیاسی گفته‌اند اگر روزی عراق به معنای واقعی کلمه بخواهد اسرائیل از بین برود، باید با آن صلح کند؛ چون تنها آن زمان است که اسرائیل خودش، خود را نابود می‌کند. تا وقتی که فشار تهدید از بیرون وجود دارد، آنها منسجم خواهند ماند. طی مصاحبه‌ای، زن رابین چنان هیجان زده بود که رسماً اعلام داشت: «همکاری و دست دادن با رئیس حزب لیکود مرگ و نابودی را برای ما دارد، در صورتی که همکاری با عرفات صلح را برای ما به ارمغان آورد». بنا بر این، پرو این مسئله و با توجه به اینکه ماهیت کار این است که در حال حاضر، صهیونیسم در آمریکا با در دست داشتن دو قطب عمده، رسانه‌های گروهی و نهادهای مالی، عملاً این کشور را اداره می‌کند، حال، ما می‌گوییم این برای آمریکایی‌ها بد است. اما آمریکایی‌ها از آنها جدا نیستند. اگر ما به میزان جمعیت اسرائیل توجه کنیم، در می‌یابیم بیشتر کسانی که در سرزمینهای اشغالی ساکن‌اند، از آمریکا به آنجا رفته‌اند، یعنی آنها بافتی از آن جامعه هستند و آن جامعه را با آن تفکر اداره می‌کنند. در آمریکا، جمعیتی که کلیمی نیستند، شدت با آنها مخالفت می‌کنند. اگر حمایت صهیونیستها از کلبتون نبود، امکان نداشت او انتخاب شود. بنا بر این، با توجه به نقش صهیونیسم در آمریکا و اینکه صهیونیستها می‌دانند اگر در اسرائیل مسائل بیرونی نباشد، این انسجام خاص وجود نخواهد داشت، من فکر می‌کنم بالاترین تهدیدی که از سوی آنها در منطقه وجود دارد، ایجاد عدم هماهنگی با دیگر کشورهاست. به عبارت دیگر، از طریق وارد آوردن ضربه اقتصادی به داخل و ایجاد تفرقه بین کشورهاست. بنا بر این، به واقع، بحث بازسازی روابط سیاسی که مطرح شد، برای ما خیلی ارزشمند است. ما باید در مقابل آنها دست به عمل زنیم. من معتقدم که آنها برقراری دموکراسی را در کشورهای خارج نمی‌خواهند. ممکن است دم از حقوق بشر بزنند، اما چنین چیزی را نمی‌خواهند. آنها قدرتی را می‌خواهند که بتواند با اعمال زور و فشار بر مردم حکومت کند. اصلاً، برای آنها رفاه ملت مطرح نیست. آنها فقط می‌خواهند منافعشان تأمین شود. بنا بر این، تهدید دوم آن است که آنها با هر حرکتی که در جهت دموکرات شدن جامعه در منطقه باشد، مقابله خواهند کرد. این تهدید بعدی است.

آقای واعظی: اگر فکر کنیم هر آنچه آمریکا امروز دارد و به وسیله آن دنیا را اداره می کند و ادعای رهبری دارد، فقط به مسائل اقتصادی و نفع اقتصادی مربوط می شود، درست نیست. هر چند این کشور از نظر اقتصادی قوی است، ولی برای خود چارچوب فکری خاصی دارد و بر اساس آن عمل می کند. در واقع، بر اساس همان چارچوب فکری ممکن است از منافع اقتصادی خود بگذرد تا به یکی از هدفهای خویش دست یابد. اینکه می بینیم در کشورهای مختلف پول خرج می کند - حتی ممکن است این پولها را از اعراب پس بگیرند، اما در آفریقا و آمریکای لاتین و دیگر جاها پول خرج می کند و باز پس نمی گیرد - این برای تحقق هدفهایی است که صرفاً اقتصادی نبوده، اما منافع اقتصادی را نیز تأمین خواهد کرد.

دکتر شهرستانی: آمریکا از جهت پرستیژ و اعتبار بین المللی - در حدی که یک ابر قدرت حق و تو داشته باشد - موقعیت خاصی دارد. لذا در صدد است تا بنیه اقتصادی خود را تقویت کند. الان دنبال پرستیژ نیست که حاضر باشد هدفهای اقتصادی خود را با آن شرکتهای مقتدر - که همه آنها در انتخابات وزنه ای هستند - زیر پا گذارد.

دکتر معنوی: باید نکته ای را در اینجا مطرح کنم و آن اینکه رفاه جزو هدفهای هر کشوری است. در کشورهای غربی که این رفاه ایجاد شده، به هیچ وجه نمی خواهند آنرا از دست بدهند. اگر بخواهیم از این دیدگاه با آن برخورد کنیم، حتی آن هدفهای سیاسی را بخواهیم دنبال کنیم، باید در نظر بگیریم که مایل است کشوری را زیر سلطه خود گیرد. می خواهد یکسری امتیازات را به چارچوب فکری خود و در محدوده خودش برای رفاهی که ایجاد کرده، منتقل کند؛ چون در مقابل آن رفاه، مردم از آن انتظاراتی دارند. بنابراین، در چارچوب سیاسی و اقتصادی حرکت می کند و آن هدف اساسی است. به عبارت دیگر، هدفی است که در آن چارچوب نمی تواند از آن بگذرد. حال، اگر این هدف رفاه باشد. این رفاه، یک رفاه ملی است و این رفاه ملی را می توان از ابعاد مختلف تجزیه و تحلیل کرد. هدفهای سیاسی یا هدفهای اقتصادی و غیره نیز هر چه باشد، در این غالب می گنجد.

دکتر لطفیان: در خصوص بحثی که دکتر اخوان زنجانی مطرح کرد و اینکه آقایان وردی نژاد و واعظی گفتند آنچه مطرح شده تهدید امنیتی نیست و بهتر است ابزار تهدید تلقی شود؛ من فکر می‌کنم آنچه مطرح گردید، به واقع تهدید امنیتی بود. تهدیدی که سیاست خارجی آمریکا علیه منافع ملی ایران ایجاد کرده، دارای چه ابزار تهدیدی است؟ مثلاً، همین تحریمهای اقتصادی که صحبت آنها را کردیم، یا انتقادی که آمریکایی‌ها از سیاست داخلی و خارجی ما می‌کنند، به عنوان مثال، خرده‌گیری از وضع حقوق بشر در ایران، یا وضع زنان یا مخالفت با همکاری‌های هسته‌ای بین ایران و روسیه. من اینها را تهدید تلقی می‌کنم. در راستای آنچه مطرح شد، تهدیدات امنیتی از جمله تهدیداتی هستند که سیاستگذاران ایران و آنها که طراحان استراتژی ملی ایران هستند، باید به آن توجه کنند؛ باید بگویم که فهرست کردن آنها دشوار است؛ چون به دلیل پایان جنگ سرد محیط امنیتی ایران، نسبت به گذشته، غیر قابل پیش‌بینی تر شده است. ما در قلمرو شمالی خود نیز غیر معقولانه نخواهد بود که سناریوهای منازعه و جنگ را ترسیم کنیم: بر سر تقسیم منابع نفت و گاز دریای خزر. ولی من مخالف این هستم که سیاستهای آمریکا را به عنوان تهدید عمده نظامی تلقی کنیم یا حتی تلاشهای آمریکا برای مداخله اقتصادی، سیاسی و نظامی در امور داخلی ایران را مهم‌ترین تهدید امنیتی بدانیم. من هیچ‌نگران آن نیستم که سیاست مهار آمریکا در قبال ایران موفقیت‌آمیز باشد؛ چون ایران، عراق نیست. موقعیت جغرافیایی ایران با عراق خیلی تفاوت دارد. من صرفاً به توانایی نظامی ایران فکر نمی‌کنم، بلکه به کل توانایی‌های نسبی ایران توجه می‌نمایم. هم به دلیل توانایی‌هایی که ایران دارد و هم به دلیل عدم تمایل سیاسی آمریکا، من تصور نمی‌کنم، همان‌طور که دکتر اخوان زنجانی بیان داشت، هدف آمریکا تجزیه ایران یا تضعیف سیاسی ایران باشد. هدف، در حال حاضر، تضعیف اقتصاد ایران و تحت فشار قرار دادن آن به منظور متقاعد کردنش برای تغییر رفتار سیاست خارجی خود، نه رفتار مرتبط با سیاستهای داخلی، است. تهدیدهای زیادی وجود دارد که خیلی از آنها بیان شد، ولی دو تهدید بود که اشاره‌ای به آن نرفت. یکی از آنها مسئله ادامه جنگ داخلی در افغانستان است و احتمال اوجگیری و کشیده شدن آن به قلمرو ایران؛ گرچه این غیر واقع‌بینانه‌تر از تهدیدهای امنیتی دیگر است، ولی باید در نظر گرفته شود. دوم، مسئله

تهدید حمله هوایی اسرائیل به تأسیسات نظامی ایران در صورت تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر است. در این وضعیت، اوضاع اقتصادی روبه وخامت خواهد گذاشت.

در این جا، من باید بار دیگر با دکتر اخوان زنجانی مخالفت کنم. به نظر من نباید توجه ما بیشتر معطوف به کشورهای برون منطقه ای و اروپا باشد. فکر می کنم این اشتباه محض برای سیاستگذاران جمهوری اسلامی ایران باشد. اگر ما اهمیت روابط با همسایگان خود را فراموش کنیم، از آنجا که ما عضو این منطقه هستیم، با مشکل مواجه خواهیم شد؛ زیرا بخشی از محیط امنیتی منطقه را ما تشکیل می دهیم و در واقع، هدف اصلی ما باید برقراری یک نظام امنیتی در سطح منطقه باشد. همچنین بهبود روابط بین ایران و عراق و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس نیز مطرح است. ما باید سعی کنیم با بهبود روابط مانع از حضور کشورهای برون منطقه ای - برای تأمین منافع استراتژیک خود در منطقه شویم - باید از راههای مسالمت آمیز و مذاکره مستقیم با این کشورها، نه از طریق اروپا یا سایر کشورها و قدرتهای بزرگ خارج از منطقه، اختلافات خود را حل کنیم.

ولی در چند مورد کارهایی را نباید بکنیم، یعنی کارهایی که در واقع تهدیدات امنیتی را تشدید می کند: سیاست خرید تسلیحات تهاجمی و سرمایه گذاری در بخش خرید تسلیحات اتمی تا حدی که آنها سلاح تهاجمی محسوب می شوند. نکته بعدی اینکه ما نباید بر سیاست رسمی دولت پافشاری کنیم و آن را نگاه داریم. به هر حال، نباید سیاستهای را ادامه دهیم که مانع از همکاری با سایر کشورهای همجوار یا خارج از منطقه می شوند.

در یادار شمخانی: به هر حال، ما قبول کردیم یک استراتژی در منطقه جاری است و از سه بُعد این استراتژی را بررسی کردیم و در خصوص ایران خاطر نشان ساختیم که آنها بر استراتژی ایران اثر می گذارند. در این زمینه، باید دو نکته را عرض کنم: ۱. روند و آینده این استراتژی، یعنی این استراتژی در حال تغییر است؛ ۲. بحث کنش و واکنش، در واقع اراده ما آن نیست که می توان عمل کرد. اراده آمریکا نیز آن نیست که قادر به اعمالش است. ما عوامل محدود کننده استراتژی داریم. ایالات متحده آمریکا نیز دارد. عوامل محدود کننده استراتژی برای آمریکا شامل اقدام دراز مدت با تمرکز بر ضد همگرایی است، اینکه آمریکایی ها تحریم عمومی، کسری بودجه، تنبیه آن دسته از شرکتهایی که تحریم را رعایت

نمی‌کنند، همه اقدامات گام به گامی است که در حقیقت متوجه عدم تجمع است. سعی آنها این است که هر نوع تحرك قطعی و سریع علیه ایرانیان را در داخل بسرعت منعکس کنند. لذا این کار را به طور مستمر انجام می‌دهند.

آنچه در این جلسه، چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی، بیان شد، بدین مفهوم است که ما باید استراتژی همگرایی را دنبال کنیم. انسجام ملی، رفاه عمومی، وحدت نظر خبرگان نظام در پذیرش نوع تهدیدی که وجود دارد و وحدت نظر در نحوه برخورد با کشورهای شورای خلیج فارس، نزدیکی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز همه در راستای استراتژی همگرایی ما باید دنبال شود. من با پیگیری استراتژی موافقم، یعنی ما یک طرف قضیه هستیم و یک واکنش علیه ما هم از درون و هم از بیرون صورت می‌گیرد. استراتژی آمریکا در قبال ایران نیز همان طور که عرض کردم به سه بخش تقسیم می‌شود. یکی مهار دو جانبه است که خود به ایران و عراق تقسیم می‌گردد. لذا کل این استراتژی را باید یکجا ببینیم، زیرا تنها در این صورت می‌توانیم با آن مقابله کنیم. دوم، آنچه به اصطلاح «استراتژی شفاف» آمریکا علیه ایران معرفی می‌گردد، که همانا تغییر رفتار ایران است. آنچه بیان می‌کنند و بصراحت نیز اعلام می‌دارند، نوع رفتار ایران است که آن را به ۵ نوع تقسیم می‌کنند:

۱. ایران تسلیحات گرا؛ ۲. ایران تروریست؛ ۳. ایران خواستار سلاح کشتار جمعی؛
 ۴. ایران ضد صلح (اعراب و اسرائیل)؛ ۵. ایران اصول گرا.
- اکنون، سه سال است که آمریکایی‌ها به اشکال مختلف به ما اتهام وارد می‌کنند. آنها خواهان تغییر رفتار ایران هستند. اما این رفتار ناشی از چه عواملی است؟ ساختار حاکمیت، ایدئولوژی، تعداد نیروی مسلح، توان اقتصادی و انسجام اجتماعی پنج نمونه شاخص است. آنچه در حاشیه این بحث مایلیم ذکر کنم، این است که به طور سستی ما قبول کرده‌ایم که دنیا، دنیای اقتصادی است. من این را قبول دارم، ولی در مورد ایران این طور نیست؛ یعنی نگاه کنید ما دارای ۱۶ میلیارد دلار بنية اقتصادی هستیم، اما ۱۶ میلیارد دلاری که به طور دائم در حال نزول است. یعنی ما در آینده ۱۶ میلیارد دلار قیمت نخواهیم داشت. لذا ما تعریف خود را نباید تصمیم دهیم؛ چون دنیا، دنیای اقتصادی است، پس ما می‌توانیم در این دنیا سیر کنیم. ما باید ارزش خود را بشناسیم و این به معنای همان استراتژی فرامنطقه‌ای است که

آمریکا در خلیج فارس دنبال می‌کند. ما از این زاویه باید با اروپا برخورد کنیم، و گرنه ارزش دلارهای ما روز به روز پایین‌تر می‌آید و دیگر ارزشهایی که به اصطلاح می‌تواند برای ما در سطح دنیا همراهانی را در بر داشته باشد، از دست خواهیم داد.

امروز، بحث ما فقط بحث آرمانها و ایدئولوژی نیست، ما منافع ملی داریم که اگر از آنها عقب نشینی کنیم، درگیری را تا خانه خود آورده ایم. بحث صلح اعراب و اسرائیل اگر روزگاری تصویری داشت، تصور آرمانی، امروز دقیقاً تصور ملی دارد. اگر انرژی که امروز پیرامون بحث اعراب و اسرائیل متمرکز است، مهار شود، این علیه ماست. اگر ما به صلح اعراب و اسرائیل و تأثیر آن بر ایران می‌پرداختیم و تهدید را ترسیم می‌کردیم، از دریای مدیترانه تا افغانستان را شامل می‌شد. ما اصلاً امروز فارغ از ارزشهای خود نمی‌توانیم از منافع ملی و بقای خود سخن بگوییم. امروز تهدیداتی علیه ما در حال شکل‌گیری است که ما اگر از هم‌اکنون با آنها برخورد نکنیم، فردا فراتر از مرزهای خود برای ما مزاحمت ایجاد خواهند کرد. روزی که این تهدیدات به سوی مرزهای ما کشیده شود، بحث مذاکره با آمریکا دیگر معنا ندارد. ما را تمام شده فرض می‌کنند. به این دلیل، باید بحث آمریکا را یک بحث روانی دانست. این ماهیت آمریکایی‌هاست که شکل تهاجمی دارد. اما واقعیت این است که این خود ناشی از ترس قدرت ماست. ما باید بر این نکته پافشاری کنیم و محکم بایستیم و هیچ عدول نکنیم. باید توجه کنیم که هر عمل ما عکس‌العملی دارد. درون خط قرمزها هرگز نباید عقب‌نشینی کنیم. حال، این چگونه قابل‌تعمیم است. این هم بُعد فرهنگی دارد و هم بُعد اقتصادی و سیاسی، اما آنچه مسلم است اینکه همگرایی ما، همگرایی درون و بیرون، یکی از راههای استراتژیک است که باید دنبال کنیم، باید بدانیم که این همگرایی هم آفت درونی دارد و هم آفت بیرونی که اجازه نمی‌دهد این همگرایی حاصل دهد.

آقای وردی نژاد: من مایلیم به چند نکته اشاره کنم و آن اینکه آمریکایی‌ها و نیز همه کسانی که از نظر ارزشی در برابر ما قرار گرفته‌اند، با هر هدف اقتصادی، سیاسی و غیره، رضایت نخواهند داد که در این عرصه بازی و درگیری ما پیروز شویم. به عبارت دیگر، به طور قطع به زانو درآوردن کامل ما را خواهند اند. علتش هم مشخص است، دریا دار شمخانی به آن اشاره کرد. آنها احساس می‌کنند که این ساختار، این تفکر، این انقلاب باید کاملاً استحاله

شود. اگر استحاله شود آنچه اکنون هست دیگر نخواهد بود. به عبارت دیگر، یک کشور اسلامی مثل عربستان سعودی، به شکل شیعه که ممکن است این را بپذیرند. ولی دیگر نه از ساختار و ارزشها خبری هست و نه از منافع ملی. یا باید به طور کامل براندازی شود، یعنی کاملاً تحول یابد یا اینکه آنقدر استحاله شود که همان نتیجه را در پی داشته باشد. بنا بر این، من با نظریات دکتر اخوان زنجانی مخالفم. به اعتقاد من، منافع ملی و ارزشهای اعتقادی ما یکی است.

یک نکته دیگر که می خواستم به آن اشاره کنم، اینکه اگر ما گفتیم منافع ملی باید باز گردیم به زمانی که شهید مطهری گفت «خدمات متقابل ایران و اسلام» را نگاه کنید. اصلاً، امروزه مگر شما می توانید آمریکا را از تفکر، اقتصاد، ایدئولوژی و حرکتش باز بدارید؟ به عبارت دیگر، آمریکا منهای اینها آمریکا نیست. مثل روسها زمانی که سوسیالیسم را کنار گذاشتند، آنها دیگر آن ابر قدرت نبودند، لذا می خواهم این را عرض کنم که ممکن است فکر کنیم که منافع ملی ما، با توجه به مفهوم کلمه ملی، به مرزهای محدود می شود؛ یعنی اگر این کار را نکنیم به نظر من فردا اسرائیل در مرز ما خواهد بود. به عبارت دیگر، منافع ملی آنها ایجاب می کند در کنار مرز ما باشند. در مرز ما بودن نه به معنای حضور نظامی است.

من می خواهم بگویم منافع ملی ما باید به گونه ای باشد که اگر دشمن خواست با آن درگیر شود، بداند یک جنگ بلند مدت در پیش دارد. این جنگ فرسایشی بوده، اقتصادی نخواهد بود. به عبارت دیگر، اگر نگاه اقتصادی دارد باید بداند که این جنگ به صرفه اش نیست. می تواند شروع کند، ولی نمی تواند تماش کند. اگر نگاه سیاسی دارد باید بداند که ما هم یارانی داریم. آمریکایی ها به اشکال مختلف، اعم از فرهنگی و غیره، در سطح دنیا به دنبال لیبرالیسم فرهنگی هستند. این لیبرالیسم فرهنگی و آمریکایی فکر کردن برای چیست؟ آنها دنبال همگرایی سیاسی بوده، در پی ایجاد اقتصادی یک جانبه و کامل هستند. همه اینها در چارچوب استراتژی آنها می گنجد و من تنها تعریفی که می توانم برای آن ارائه کنم، جهان-دولتی است که آمریکایی ها دنبالش هستند. جهان-دولتی مقوله ای است مبتنی بر اینکه اقتصاد یک نوع باشد، فرهنگ یک نوع، سیاست هم یک نوع و همه همان طور که می خواهند باید عمل کنند. باز تأکید می کنم که این فکر مرتبط است به آن شاخه های اصلی استراتژیستهای دنیا که فراماسونها و صهیونیستها در آن جای می گیرند.

آقنای واعظی: به اعتقاد من آنچه برای ما باید اصل باشد، منافع ملی است. در این مورد، اگر بخواهیم بحث کنیم، تعاریفی که برخاسته از نگرش ماست نظر ما را نسبت به حکومت، اصول و ارزشها در بر می گیرد.

نکته دیگر، تهدید علیه ماست. به عبارت دیگر، علیه اسلام یا حکومت یا سیاست خارجی ماست. من نمی توانم این سه را از هم جدا کنم، چون ما بالاخره وقتی که بخواهیم تصمیم بگیریم همه را با هم مد نظر داریم، یعنی ما نمی توانیم یکی را مدنظر گرفته و دیگری را کنار بگذاریم. آنها نه به اسم ایران و نه با نام جمهوری اسلامی مخالفند، آنها با آن تفکر استقلال طلبانه که برای کشورهای منطقه پیام آور است و خود نسبت به مسائل مختلف موضع دارد، مخالفند؛ اینکه ما باید خود را تغییر دهیم یا آنها تغییر کنند تا به یک نقطه ای برسیم که با هم کنار بیاییم. کنار آمدن به معنای دست شستن از ارزشهای خود نیست. در ابتدای انقلاب، حضور ایران برای کشورهای که صاحب نفوذ بودند، بسیار سخت بود. آنها نگران بودند که چگونه می توانند ایرانی بدین گونه را در سطح منطقه بپذیرند. آنها تمام سعی خود را کردند. ما طبرستان را داشتیم، عراق را و نیز تمام فشارها و حتی تحریمها را داشتیم، اما نتیجه ای در بر نداشت. قولهایی نیز داشتیم، حضور ما را ۶ ماه به ۶ ماه تمدید می کردند. من به یاد دارم می گفتند این حکومت تنها ۶ ماه دیگر بر سر کار است. حکومت خود را اداره کردیم و به آنها قبولانیدیم. اکنون نیز که در صدد برقراری و گسترش روابط خود با دیگر جناحها هستیم، آمده اند تا وضعیت خود را با ما تنظیم کنند؛ بدین ترتیب، یکسری زبان مشترک نیز پیدا خواهیم کرد.

ما این اعتقاد را داریم که بر اصول و ارزشهای خود پافشاری کنیم و با طرف مقابل حرف بزنیم. آنها می خواهند ما این نباشیم. اگر ما این نباشیم، دیگر این بحثها نیست. حال، ممکن است در یک جلسه ما اختلاف نظر داشته باشیم، در این خصوص که شما می گوید اصول و ارزش و من قبول ندارم. آن تصمیم، دیگر تصمیم من و شما نیست. تصمیم نظام است که این چارچوب را تعیین می کند. اگر ما در حال حاضر در سطح دنیا و منطقه مطرح هستیم، به خاطر این است که ما حرف داریم. اگر ما حرف نداشتیم، اگر نظر نداشتیم و اگر قدرت نبودیم، این طور مورد توجه قرار نمی گرفتیم. کسی هم نمی خواست به ما ضربه بزند.

پس، ما راه دشواری در پیش رو داریم و باید مقاومت کنیم.

مطلب دیگر اینکه وقتی ما برای منافع ملی و امنیت ملی خود سیاستی را اتخاذ می‌نماییم، هرگز نباید فکر کنیم که این سیاست، سیاست عقب‌نشینی از اعتقادات ما است. بحثی که وجود دارد این است که ما باید بر اساس منافع ملی و بر اساس امنیت ملی خود، در چارچوب اعتقادات خویش تصمیم گرفته، عمل کنیم. می‌خواهیم ببینیم در این چارچوب چه می‌گنجد.

مطلب دیگری که می‌خواستم اشاره کنم، این است که فکر نکنیم اگر ایران، ایرانی باشد که آنها بخواهند، مسائل حل می‌شود. در خصوص مسئله حقوق بشر، بعضی کشورها هستند که نه مجلس دارند و نه زنان آنها حق رأی دارند و همه آنها ارتباط نزدیکی با کشورهای طرفدار حقوق بشر دارند. اما در مورد ایران، با این همه همه‌پرسی و آزادی و غیره، می‌بینید که آنها معتقدند حقوق بشر را محترم نمی‌شمرد. بحث این نیست که اگر ما آن طور که آنها می‌گویند باشیم، مسائل حل است. آنها می‌خواهند ایران قوی نباشد. پس، مشاهده می‌کنید ایران باید قوی باشد. من مخالف این طرز فکر هستم که ما تسلیحات نداشته باشیم چون آنها علیه ما تبلیغ می‌کنند. انرژی هسته‌ای یا زیردریایی نداشته باشیم زیرا آنها علیه ما اقدام می‌کنند. ما باید به عنوان یک کشوری که باید کنترل بیشتری بر آبهای خلیج فارس داشته باشد، زیردریایی داشته باشیم. ما باید همه آنها را داشته باشیم تا بتوانیم به عنوان یک کشوری مطرح در منطقه باشیم. من اعتقاد به یک ایران قوی، از هر لحاظ اقتصادی، دارم. اینکه آنها ما را تحریم می‌کنند، بنا بر این نباید یک اقتصاد قوی داشته باشیم را قبول ندارم. اکنون، ما در آستانه یک خیزش اقتصادی هستیم و آنها این را متوجه شده‌اند. اگر این به عنوان یک ابزار قدرت در اختیار ایران نبود، چرا باید ما را تحریم می‌کردند. ما حتماً باید یک ایران قوی باشیم.

از طرف دیگر، موقعی اروپا با ما گفتگو می‌کند که ما در منطقه خود، از جمله در آسیای مرکزی و قفقاز ابزار داشته باشیم. بعلاوه، یک ارتباط قوی با روسیه و چین که در دنیا مطرح هستند نداشته باشیم. چه لزومی دارد که اروپا بیاید با ما گفتگو کند. اروپا موقعی طرف ما می‌آید که ما قدرتمند باشیم. اگر قرار باشد ما برویم به طرف اروپا، چگونه مشکل ما حل خواهد شد. ما می‌خواهیم حرکت خود را انتخاب کنیم. می‌خواهیم در پی وضعیتی باشیم که

وقتی با اروپا گفتگو می‌کنیم از موضع برابر باشد. در واقع، تنها آن موقع است که گفتگوی ما نتیجه می‌دهد. همچنین در خصوص اینکه آمریکا از نظر روانی با ما برخورد می‌کند، باید بگوییم که این کشور از همه ابزارهای موجود علیه ما استفاده می‌کند.

مطلب دیگر هم اینکه ما ارزش اقتصادی داریم. ما نباید ارزش اقتصادی خود را دست کم بگیریم. من می‌خواهم یادآوری کنم که از این ابزار باید بخوبی استفاده کنیم. اگر بازار ایران را در نظر بگیریم و آن را با کشور بزرگ غرب که روی یک ترکمنستان چند میلیون نفری که مجموع درآمدش در سال ۲ میلیارد است، سرمایه‌گذاری می‌کند، مقایسه کنیم، در می‌یابیم که ما از نظر اقتصادی مقام والایی داریم. وقتی تحریم دوم آمریکا خواست شروع شود، کشورهای بزرگ پوشش بیمه را یکی پس از دیگری روی ما باز کردند: پوشش بیمه آلمان ۱۰ سال، اتریش ۸ سال و غیره. در همین اواخر نیز روابط ما با اروپا خیلی گسترش پیدا کرده است.

دکتر اخوان زنجانی: در مورد ارزش اقتصادی ایران باید بگویم امروزه، ارزش اقتصادی را پیشرفت تکنولوژیک تعیین می‌کند و این همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌دهد. برای اینکه اقتصاد ما وزنی داشته باشد و برای اینکه ما در سطح بین‌المللی مطرح شویم، باید بتوانیم از چیزی استفاده کنیم که به آن تکنولوژی می‌گویند. اما تکنولوژی وابسته است، مواد خام داریم، اما برای بهره‌برداری از آن به سرمایه و تکنولوژی کشورهای دیگر نیازمندیم.

دکتر معنوی: از اینکه مسئولین و اساتید محترم به بحث متقابل پیرامون این موضوع پرداختند، کمال تشکر را داریم.

